

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجددای از آسمان

بستان

نویسنده: حسین نیری

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: سازمان هنری و ادبیات دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۲۴-۹

مدیر هنری: محمد صمدی | صفحه آرایی: سمیه روح الهی


نوبت چاپ: اول / ۱۲۹۳ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور/ تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

۲) فروشگاه صریح/ خیابان انقلاب/ روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶/ تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸

ستاد مرکزی راهیان نور



سرشناسه: دهقان نیری، حسین، ۱۳۵۶ -
عنوان: نام پندیاور: بستان / حسین نیری

مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص، ۱۷۸۱ م، ۴

فروست: قطعهای از آسمان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۲۴-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - خوزستان - خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - بستان

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - خاطرات

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳/ع۹/۱۶۱/DSR

رده بندی دهیمی: ۰۴۲۵۳۳۷۸۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۷۵۱۳۶

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

بستان

حسین نیری



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه

شهیدان مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل اول

«آمبولانس آژیرکشان سکوت شهر را در هم شکست. چادرم را سر کردم و رفتم روی بام: شهری کوچک در پهنه دشت. نگاهم از نخل‌ها گذشت و رودخانه را رد کرد. آمبولانس به سرعت از شهر فاصله می‌گرفت و در طول جاده خاکی که به مرز ختم می‌شد، پیش می‌رفت. نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده؟ چند آمبولانس دیگر، مسیر آمبولانس قبلی را طی کردند. نگران شدم. با حبیب، شوهرم، تماس گرفتم. تازه عقد کرده بودیم و عشق‌مان را جای آن که نسبت به هم ابراز کنیم، به پای انقلاب ریخته بودیم.

تمام وقتِ من در کلاس یا جلساتی می‌گذشت که با دختران و زنان شهر برگزار می‌کردیم. حبیب هیچ جا بند نمی‌شد. کار او و دوستانش، جمع‌آوری سلاح و مهماتی بود که از طرف عراق به طور پنهان و آشکار بین مرزنشینان و عشایر منطقه پخش شده بود و همین امر باعث می‌شد مراسم عروسی من و حبیب عقب بیفتد. پاسگاه مرزی، مورد هجوم عراقی‌ها قرار گرفته بود که نتیجه‌اش تعدادی شهید و مجروح از نیروهای ما بود. پیش از این هم خبر درگیری مرزی را کم و بیش شنیده بودیم، اما ظاهراً این بار برخورد شدید بود. اوضاع نامناسب مرزها، نگرانی مردم مرزنشین، مخصوصاً ما بستانی‌ها را بیش‌تر می‌کرد.

روزی که چند سرباز مجروح پابره‌نه، با سر و وضعی گلی، ناامید و افسرده، مرز را رها کرده و به بستان آمدند، حرف حبیب را در مورد شروع جنگ به یاد آوردم.

نخستین گلولهٔ توپ دشمن که به شهر افتاد، آن‌ها که اهل جنگ نبودند، به فکر فرار افتادند و آن‌ها که اهل جنگیدن بودند، به فکر ماندن و دفاع کردن. اخبار زیادی از تلاش دشمن برای عبور از مرز می‌رسید. مردم سر در گم مانده بودند. ویرانی چند خانه و شهادت چند تن از اهالی شهر، توسط توپ‌های دورزن

عراق، باعث شد اغلب مردم به فکر رفتن از شهر بیفتند. آن‌ها که وسیله داشتند، رفتند. بدرقهٔ راه‌شان، هلی‌کوپترها و گلوله‌های توپ دشمن بود.

من و خانواده‌ام، با عده‌ای دیگر از اهالی در شهر ماندیم. آن عده از مردهایی که توان جنگیدن داشتند، عازم مرز شدند و ما زن‌ها و بچه‌ها و پیرمردها، در شهر ماندیم. شهر تعطیل شد. مدام از جبهه، تقاضای گونی، الکل و پنبه می‌کردند و من و عده‌ای دیگر از دخترهای شهر، این وظیفه را برعهده می‌گرفتیم.

یکی دو روز بعد، نیروهای ارتش مجبور شدند تنها پل ورودی شهر را منفجر کنند تا مانع ورود نیروهای عراقی به بستان شوند. باور کردیم که شهر در معرض خطر جدی است و جلوگیری از پیشروی دشمن ممکن نیست.

وقت آن شده بود تا همه از شهر خارج شویم. اذان صبح، توپ‌های دشمن امان را از ما گرفت. با اصابت هر گلولهٔ توپ، در و دیوار خانه به لرزه در می‌آمد. دشمن به پشت دروازهٔ ورودی شهر رسیده بود. با عجله لباس پوشیدیم. پدرم اجازه نداد هیچ چیز برداریم. گفت: «بگذارید همه چی سر جایش باشد، جای دوری نمی‌رویم. این غائله، سه چهار روز بیشتر طول نمی‌کشد!»

فقط راضی شد چند تکه لباس اضافه برداریم. پیرمرد هنوز هم شکست را باور نمی کرد. خداحافظی، سریع و مختصر بود. قرار شد حیب و برادرم بمانند. حیب گفت: «چند روز بروید بینم چی می شود. جای دوری نمی روید، سوسنگرد نزدیک است.»

سوار ماشین برادرم شدیم. ماشین در میان سکوت پدر و خداحافظی تلخ من و حیب و زمزمه های زیر لب مادر، به حرکت در آمد. نگاهم در جستجوی حیب بود. دلم به شدت تنگ بود. به خودم گفتم: «کجا می روی دختر، آن هم بدون حیب؟»

اگر دست خودم بود...»^۱

□

بستان یکی از بخش های شهرستان دشت آزادگان در استان خوزستان است. این شهر از شمال و شرق به تپه های رملی، از جنوب شرقی به سوسنگرد، از جنوب به هویزه و از غرب به هورالعظیم و کشور عراق محدود است.

بستان جزئی از جلگه خوزستان محسوب می شود و ارتفاع چندانی ندارد، ولی تپه های شنی و کوه های کم ارتفاع شمال شرقی

۱. اسیر شماره ۰۳۳۹؛ خاطرات خواهر آزاده خدیجه میرشکار، به کوشش رضا ریسی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲

آن به میشداغ معروف است. از منابع کانی منطقه، نفت و شن در شمال بستان، در نزدیکی فکه را می‌توان نام برد.

هوای بستان گرم و مرطوب و همواره با توفان شن در فصل تابستان همراه است. بیشترین درجه حرارت در تابستان ۵۰ درجه سانتی‌گراد و کمترین آن در زمستان یک درجه بالای صفر است. متوسط باران سالیانه در بستان به صد و پنجاه میلی‌متر می‌رسد.

جمعیت بستان و آبادی‌های آن اکثراً از ایل بنی‌طرف و طوایف بیت‌صیاح، بیت‌مهاوی، بیت‌سعید و منشر تشکیل شده است. نژاد مردم منطقه آریایی و سامی است. مردم بستان به عربی و فارسی تکلم می‌کنند و دین آن‌ها اسلام و شیعهٔ اثنی‌عشری است.

اساس اقتصاد شهر بستان را کشاورزی، دامداری، صنایع دستی و ماهی‌گیری تشکیل می‌دهد. محصولات کشاورزی بستان عبارتند از: گندم، جو، برنج، تره‌بار و نباتات علوفه‌ای. برای آبیاری، اکثراً آب رودخانهٔ کرخه یا شعبه‌های این رودخانه را به صورت پمپاژ به سطح زمین‌های زیرکشت می‌رسانند. هر چند کشاورزی به طریق دیمی هم صورت می‌گیرد.

تولیدات دامی در بستان رواج دارد و به شهرهای مجاور هم صادر می‌شود. دام‌هایی که در این منطقه پرورش داده می‌شوند

عبارتند از: گاو، گاو میش، گوسفند و شتر. صنایع دستی نیز در بستان رواج دارد و از انواع صنایع دستی می‌توان به بافت‌های جاجیم، عبا و حصیر اشاره کرد.

«مرکز بخش بستان، از حدود نیم قرن پیش به عنوان مرکز بخش انتخاب شده، سابقاً جزو قراء آباد دشت آزادگان به حساب می‌آمده است و به همین جهت آن را بستان نامیده‌اند. ولی از قدمت آن اطلاع دقیقی در دست نیست. همین قدر می‌توان گفت که قدمت تاریخی منطقه به قبل از اسلام و عهد ساسانیان برمی‌گردد. در آن دوران، کلیه آبادی‌های تابع دشت آزادگان، سرسبز و دارای باغ‌های مشجر و مراتع وسیع بوده‌اند.»^۱

□

در پی گزینش صدام به ریاست جمهوری عراق، بهانه‌جویی رییس جمهور جدید بعث برای آغاز مخاصمات تمام‌عیار در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، با لغو یک‌طرفه قرارداد ۱۹۷۵ در مورد آبراه حیاتی شط‌العرب (اروند رود) شروع شد.

جزایر ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابو موسی که مورد ادعای امارات متحده عربی بودند، بهانه دیگری را به دست صدام

۱. بستان در جنگ، سرهنگ ستاد عبدالله رفیعی، تهران، نشر نذیر، ۱۳۸۲، ص ۸۸

داد تا احساسات مردم عرب خلیج فارس را علیه دولت جمهوری اسلامی برانگیزد و در جنگی که در منطقه شعله‌ور می‌گردد، آنان نیز در کنار صدام و عراق قرار گیرند. تایمز لندن می‌نویسد:

«عراق، عهد بسته که این جزایر را دوباره تحت کنترل اعراب - یعنی کنترل عراق - باز درآورد و در این زمینه از حمایت‌های جهان عرب برخوردار است.»^۱

این روزنامه می‌افزاید:

«در واقع یاسر عرفات، رییس سازمان آزادی‌بخش فلسطین، در ماه نوامبر گذشته از بغداد دیدار کرد تا عراق را متقاعد سازد که درصدد گرفتن جزایر مورد اختلاف برنیاید. وی همچنین، از ریاض دیدار کرد و از سعودی‌ها خواست که از چنین اقدامی حمایت نکنند.»^۲

با این حال، دولت عراق همچنان به دنبال نیت شوم خود بود. تا جایی که در پی ملاقات صدام حسین در پایگاه هوایی ترکیه، در شمال عراق، با بعضی از مشاوران کارتر و مقامات نظامی آمریکا، به صدام حسین اطمینان داده شد در صورت بروز جنگ بین ایران

۱. روزنامه‌ی تایمز، ۲۱ آوریل ۱۹۸۰

۲. همان‌جا

و عراق، «پیمان سنتو»^۱ کاملاً وی را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد. اسلحه و کمک‌های مالی گسترده‌ای از سوی غرب و کشورهای متحد آمریکا در خلیج فارس، در اختیارش قرار می‌دهد.

روزنامه واشنگتن پست نیز می‌نویسد:

«اخیراً روزنامه‌های عراقی پر از مقالاتی است پیرامون «عربستان» که از سوی دولت عراق به «خوزستان» ایران اطلاق شده. بنابراین، مسأله این جاست که آیا عراق به دنبال الحاق این بخش نفت‌خیز به خاک خود است یا می‌خواهد یک کشور مستقل در خوزستان

۱. چهار سال قبل از پیمان سنتو، پیمان بغداد در تاریخ ۱۳۳۳/۱۲/۵، به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم، در بغداد بین کشورهای پاکستان، ترکیه، عراق و انگلستان منعقد گردید و در آبان ۱۳۳۴ ایران رسماً به آن پیوست. پس از بروز کودتای ۱۳۳۷ عبدالکریم قاسم در عراق و خروج آن کشور از پیمان، نام آن به سنتو (Central Treaty Organization) تغییر یافت. آمریکا به ملاحظه شوروی رسماً در آن عضویت نداشت، اما در کمیته‌های اصلی آن از جمله «کمیته مبارزه با خرابکاری» پیمان که تحت نظارت کارشناسان آمریکا فعالیت داشت، عضو بود. به تدریج با کاهش نگرانی ناشی از خطر نفوذ کمونیسم که ایجاد اتحادیه‌های متعدد اقتصادی در جهان را به دنبال داشت، سران سنتو که به لحاظ سیاسی مواجه با مشکلاتی بودند و نیازمند حمایت از یکدیگر، تحت رهبری آمریکا «سازمان همکاری منطقه‌ای برای عمران» (RCD) را بنیان نهادند که به مرور جای سنتو را گرفت و با خروج ایران از آن در اسفند ۱۳۵۷، پیمان مذکور در فروردین ماه ۱۳۵۸ منحل شد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: سایت مؤسسه مطالعات تاریخ

معاصر ایران <http://www.iichs.org>

ایجاد کند. با این حال، هیچ نشانه‌ای حاکی از حمایت جمعیت عمدتاً عرب این استان که غنی‌ترین منابع نفتی ایران را دارا می‌باشد، از نیروهای عراقی مستقر در آنجا وجود ندارد.^۱ در همین رابطه، حاج‌خضر طرفی، کارگر ایرانی شاغل در کویت می‌گوید:

«فروردین سال ۱۳۵۸، ما گروهی از کارگران شهرهای بستان و سوسنگرد، ساختمانی از شخصی به نام محسن بن‌راضی که ایرانی مقیم کویت بود، اجاره کرده بودیم. فروردین همان سال خبر رسید که شخصی از عراق می‌آید و با من و دیگران ملاقات خصوصی و محرمانه دارد. از این‌که چنین شخصی به دیدار من می‌آمد، شگفت‌زده شده بودم. هر چند در جریان تحریکات عراق و گفتارهای رادیویی و تلویزیونی آن دولت بودیم. وقتی در ۱۷ فروردین به ملاقات ما آمد، مطالبی را مطرح کرد. او گفت: «۵۵ سال، ایرانی‌ها سرزمین عربستان را به اشغال خود درآورده‌اند. این سرزمین با وفور نعمت که آب، خاک، نفت و گاز دارد، از ثروتمندترین سرزمین‌های جهان است، مورد بهره‌برداری فارس‌ها

۱. هویزه؛ آخرین گام‌های اشغالگر، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، تهران،

است. شما جوانان و مردان البستین (بستان) برای یافتن کاری، شهرها و خانواده‌های خود را ترک می‌کنید... اگر بر مظلومیت خود اعتراض کنید، یا سخنی برخلاف سیاست و منافع آن‌ها بزنید، فوراً با تشکیل پرونده، شما را راهی زندان می‌کنند و چه بسا به اعدام محکوم می‌شوید. من از سوی دولت عراق به کویت آمده‌ام تا به شما بگویم که دولت صدام حسین آمادهٔ دادن کمک به شماست. هم به شما کمک مالی می‌دهد و هم سلاح. هزاران نفر از شما که جوان و قدرتمند هستید، می‌توانید به عراق بیایید و در پایگاه‌های ما آموزش دیده و مردانه از حقوق تاریخی خویش دفاع کنید. دولت و ارتش عراق هم در کنار شما خواهند بود و دوشادوش شما با دشمنان شما خواهند جنگید.»

من در پاسخ فرستادهٔ دولت عراق گفتم: «شما عراقی‌ها اگر خواهان سعادت ما هستید، ما را به حال خود ترک کنید. من تا جایی که شنیده‌ام، همیشه شما برای مردم شهرستان ما بسیاری از مشکلات را به وجود آورده‌اید. کشاورزان ما که در مرز به کار کشاورزی می‌پردازند، با حملهٔ افراد شبه‌نظامی شما به گروگان برده می‌شوند و با میلیون‌ها ریال آن‌ها را آزاد می‌کنیم. به یاد بیاورید که چگونه شاه، شما را تحقیر و خوار می‌شمرد و بر شما و مردم

شما تجاوز می‌کرد. چگونه در آن زمان با چنین شدتی برخورد نکردید، ولی امروزه همه نیروهای خودتان را بسیج کرده‌اید و حتی به سراغ ما که کارگرانی ساده هستیم، آمده‌اید تا به نام آزادی و خودمختاری در سرزمین ما فساد و فتنه و خون راه اندازید.»
پس از صحبت‌های من، دیگران هم هر کدام در تأیید سخنانم، سخن گفته و آن شخص ما را ترک کرد و هرگز به سراغمان نیامد.^۱

عراق که در پی برهم زدن امنیت دشت آزادگان بود، نیروهای در استعداد یک تیپ رزمی تشکیل داد. اغلب نیروهای این تیپ عراقی بودند. این تیپ با آمادگی قبلی، برای هجوم به روستای سعیدیه^۲ و اشغال بستان، برنامه‌ریزی و اقدام کرد. عده‌ای از ساکنان روستا در همین رابطه می‌گویند:

«عراقی‌ها مدتی قبل از آغاز جنگ تحمیلی، با اعزام نیروهای آموزش دیده، به روستای ما حمله می‌کردند. روزهای قبل از حمله، تردد عراقی‌ها به منطقه رو به فزونی رفته و تصمیم خود را با بعضی

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، حمید طرفی، قم: نسیم حیات و

تهران: صریح، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴

۲. روستای سعیدیه در جنوب غرب بستان و در حاشیه هورالعظیم قرار دارد.

افراد روستا در میان گذاشتند و تأکید کردند که آزادی سعیدیه از دست پاسداران انجام می‌پذیرد و آن‌گاه با کمک مردم مناطق دیگر، بستان هم از دست نیروهای ایرانی خارج می‌گردد.

چون تصمیم به حمله جدی بوده و از طرفی برای جلوگیری از نفوذ و استقرار افراد یورش، نیرویی در روستا نبود، بلافاصله مردم به سپاه بستان و ژاندارمری و بخشداری مراجعه و اطلاعات خود را به آنان منتقل کردند و درخواست اعزام نیرو داشتند و خود نیز آماده دفاع شدند. چند ساعت نگذشت که سپاه سوسنگرد و بستان به محل رسیدند و با کمک اهالی، در محل‌های حساس و در گذرگاه‌های آبی سنگر گرفتند. بعد از آن، نیرویی بزرگ از اهواز رسید و سلاح نیمه‌سنگین هم آوردند و از هر حیث خود را برای دفاع و روبه‌رو شدن با دشمن آماده کرده بودند.

بامداد روز بعد، قایق‌های حامل نیرو که از ارتش عراق بودند و به اسلحه آر. پی. جی و تیربار و حتی خمپاره مجهز بودند، از گذرگاه‌های آبی هور گذشتند و در نظر داشتند تا در خشکی پیاده شوند. آن‌ها قبلاً بررسی‌های لازم را انجام داده بودند و چون نیرویی از سپاه آن‌جا نبود، این حمله را تدارک دیده بودند و تصور نمی‌کردند با مقاومتی روبه‌رو شوند. در همین هنگام، نیروهای

سپاه اهواز، سوسنگرد و بستان، از هر سو با سلاح‌های مختلف حمله خود را شروع کردند و عراقی‌ها را در اضطراب و وحشت فرو بردند. آن‌ها که نیروی زیادی در اختیار داشتند، موفق شدند در خشکی مستقر و به جنگ ادامه دهند. لیکن قدرت سپاه و مردم بیش‌تر بود و عراقی‌ها تاب مقاومت نیاوردند و با دادن تلفات زیادی فرار کردند.^۱

عراق با هدف ناامن کردن دشت آزادگان، اقدام به پخش اسلحه در مرزبستان کرد و به توزیع آن در پایگاه نظامی «الزوره» در خاک خود پرداخت. آقای سواری، از ساکنان روستای مرزی مچریه^۲ بستان می‌گوید:

«عراقی‌ها برای توزیع اسلحه بین مردم دشت آزادگان از سه شیوه استفاده می‌کردند:

در مرحله نخست؛ تمام سران طوایف ساکن در مناطق مرزی را شناسایی و با ارسال نامه‌هایی به هر کدام از آن‌ها، سهمیه‌هایی را تعیین و متذکر شدند که با مراجعهٔ مسؤول یا نمایندهٔ او و به تعداد مردان هر طایفه، اسلحهٔ جنگی کلاشینکف، فشنگ و نارنجک

۱. فانوس شکسته: بستان، مصطفی حیدری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۱، ص ۸۹.

۲. روستای مچریه در جنوب غرب بستان و در جنوب روستای سعیدیه قرار دارد.

دریافت تا بین افراد خود توزیع کنند. تعدادی از رؤسای طوایف با مراجعه به سپاه و کمیته، نامه‌های ارسالی رژیم بعث را تحویل دادند و از گرفتن اسلحه خودداری کردند. لیکن افراد سودجو با مراجعه به پاسگاه‌های مرزی استان العماره و با معرفی خود به عنوان نماینده اعزامی، اسلحه زیادی دریافت و اقدام به فروش آن‌ها کردند. سهمیه طایفه ما حدود چهارصد قبضه کلاشینکف بود که من حتی یک قبضه هم نگرفتم.

شیوه دوم؛ ریختن هزاران قبضه اسلحه جنگی، کلاشینکف و کلت، در مناطق خشکی هورالعظیم بود. این خبر توسط ماهی‌گیران پخش می‌شد و باز هم بودند افراد سودجو که به این محله‌ها مراجعه و اسلحه‌ها را برداشته تا بفروشند.

شیوه سوم توزیع سلاح؛ گرفتن تصویر و فتوکپی شناسنامه از افراد مراجعه‌کننده بود. این امر در پایگاه نظامی الزوره انجام می‌گرفت. البته کسانی که به آن‌جا مراجعه می‌کردند، مدت‌ها آموزش نظامی هم می‌دیدند و عراقی‌ها از آن‌ها برای ایجاد ناامنی در سطح شهرستان استفاده می‌کردند.^۱

پایگاه نظامی الزوره، شده بود بزرگ‌ترین مرکز عملیاتی تخریبی

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۳۲

و آموزش نظامی علیه شهرستان دشت آزادگان و استان خوزستان. در این پایگاه، دو سرهنگ ورزیده عراقی، کار آموزش نیروهای جبهه‌التحریر و خلق عرب را بر عهده داشتند.

حمله به مناطق مرزی، پایگاه‌های شهرستان و انفجار پل‌ها و خیابان‌های اهواز، سوسنگرد و بستان در این پایگاه برنامه‌ریزی می‌شد. این پایگاه به اکثر روستاهای مرزی بستان و هویزه تسلط داشت. حاج ناصر ربیعہ می‌گوید:

«یکی از عملیات مهمی که در خاک عراق انجام دادیم، یورش به مرکز نظامی یا پایگاه الزوره بود. این مرکز با روستای سعیدیۀ بستان ۳۰ کیلومتر فاصله داشت و عراق دو سرهنگ کارآزموده به نام‌های ابو حسین و ابوزینب در آن‌جا داشت. این دو مسؤولیت آموزش نیروهای خلقی را بر عهده داشتند و چگونگی کاشتن مین و مواد منفجره را آموزش می‌دادند. ما از موقعیت جغرافیایی - خشکی و آبی - پایگاه اطلاعات کافی به دست آوردیم.

نیروهای نفوذی ما، قبل از آغاز حملۀ نیروهای سپاه، مردمی و ژاندارمری، ابعاد حمله به پایگاه را مشخص کردند و با اطلاعات نظامی ارزشمندی از آن‌جا خارج شدند و در سعیدیۀ بستان به ما پیوستند.

فرماندهی حمله بر عهدهٔ این جانب و ستوان احدی بود. با قایق‌های تندرو، در حالی که خود را برای شهادت آماده کرده بودیم، فاصلهٔ آبی از طریق رودخانهٔ سعیدیه را آغاز کردیم و پس از عبور از رودخانهٔ صاهندی، حمیدانی به رودخانهٔ الفحل که راه بزرگ رودخانهٔ کرخه به هورالعظیم است، رسیدیم و از آن جا به پایگاه نظامی الزوره عزیمت کردیم.

پس از رسیدن به منطقهٔ خشکی پایگاه، شب‌هنگام، از سه محور، یورش به پایگاه را آغاز کردیم و از تمام سلاح‌های حمل شده، استفاده شد. پس از دو ساعت و نیم جنگ سخت، نیروهای پایگاه خلق عرب عقب‌نشینی کردند و به پایگاه اجعاز در پانصد متری پایگاه رفتند. ما هم داخل پایگاه شدیم و آن را منهدم کردیم و بعد از آن تا آغاز جنگ تحمیلی، فعالیت خلقی‌ها از پایگاه به کلی متوقف شد.»^۱

به طور کلی، می‌توان عملیات خرابکارانهٔ نیروهای نفوذی عراق در تابستان ۱۳۵۸ در بستان و اطراف این شهر را به شرح زیر عنوان کرد:

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۳۷

۱. حمله به پاسگاه سعیدیه.
 ۲. حمله به پاسگاه یزدنو.
 ۳. حمله به پل بستان: حمله به پل فلزی بستان در دو نوبت صورت گرفت.
 ۴. حمله به بخشداری بستان.
 ۵. کشف و خنثی کردن مین، مقابل در بخشداری بستان.
 ۶. انفجار منجر به تخریب پل بستان، روستای خرابه.
 ۷. حمله به ایستگاه تقویتی بستان - رله از مسافت دور و با اسلحه و آر.پی.جی و کلاشینکف
 ۸. انفجار بمب ساعتی در کنار پمپ بنزین شهر بستان که منجر به شهادت دو دختر شد.
- دشمن علاوه بر ایجاد رعب و وحشت و انفجار جاده‌ها و پل‌ها، تلویزیون تقویتی (رله) بستان را چند بار مورد حمله قرار داد و ضمن شلیک گلوله آر.پی.جی، انفجاری پیرامون آن به وجود آورد.
- برای کنترل مرز گسترده دشت آزادگان، تلاش زیادی لازم بود و برای خنثی کردن تحرکات عراقی‌ها، نیاز به اطلاعات از داخل عراق بود؛ آن هم توسط عشایر و مردم همان منطقه.
- حاج ناصر ربیعه در این باره خاطره‌ای دارد:

«این جوانان از خود گذشته عشایر، خود را به پاسگاه‌های مرزی عراق رسانده و افرادی از دشمن، آن‌ها را به مراکز آموزشی پایگاه‌های الزوره و العماره راهنمایی می‌کردند. این افراد، پس از به دست آوردن اطلاعات لازم، برمی‌گشتند و آن را در اختیار بچه‌های سپاه می‌گذاشتند. نمونه‌ای از کارهای این افراد، آوردن یک سرهنگ بعثی ارتش عراق به داخل منطقه سعیدیه بود. این افسر عراقی، در مین‌گذاری و انفجار بمب‌های ساعتی از تخصص زیادی برخوردار بود. مأموریت این ارتشی بعثی، رهبری عوامل انفجار در داخل شهرستان و استان بود و قرار بود با ورود به شهرستان و استقرار در محل امن، عملیات و انفجارها را زیر نظر قرار دهد. عراقی‌ها این افسر متخصص را از راه باتلاق، همراه با بمب ساعتی قوی و توسط افراد اعزامی ما، اعزام کرده بودند. وقتی به مرز بستان رسیده بودند، ما در جریان محل کمین آن‌ها و ساعت ورودشان بودیم. صبح بود که به محض ورود سرهنگ، او را در محاصره گرفتیم. اما دست به فرار زد. بیست متری که در حال گریز بود، ناگهان رو زمین افتاد. وقتی به او رسیدیم، مرده بود؛ زیرا با خوردن «سیانور» به زندگی خود پایان داده بود.»^۱

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۴۴



برای شناخت و آشنایی با نقش بستان در طی جنگ تحمیلی، باید به جغرافیای بستان و مناطق اطراف آن نیز توجه کرد.

جاده فکه - بستان: جاده فکه - بستان، این دو منطقه را به هم مرتبط می‌کند. فکه در شمال بستان قرار دارد و از مناطق نفت‌خیز خوزستان محسوب می‌شود. بین بستان و فکه، مناطق وسیع رملی واقع شده که رفت و آمد را تقریباً غیرممکن می‌سازد. به همین دلیل، جاده فکه - بستان در حاشیه مناطق غربی رمل‌ها احداث شده که بیشتر این مسیر، از نزدیکی مرز مشترک ایران و عراق می‌گذرد. پاسگاه‌های مرزی ایران، در حاشیه این جاده قرار دارند که دو پاسگاه صفریه و سوبله از مشهورترین آن‌ها هستند. این جاده از طریق تنگه چزابه وارد منطقه دشت آزادگان می‌شود. پاسگاه سوبله با بستان ۱۰ کیلومتر و پاسگاه صفریه فاصله‌اش تا این شهر ۲۰ کیلومتر است. فاصله تنگه چزابه نیز تا بستان حدود ۱۷ کیلومتر است.

تنگه چزابه: چزابه، نام روستا و تنگه‌ای در شمال غربی بستان است. تنگه چزابه در ۱۷ کیلومتری شهر بستان و در شمال غرب آن قرار دارد. شمال و شرق این تنگه را مناطق رملی تشکیل می‌دهد و

در جنوب آن هور قرار دارد.

در سال ۱۳۵۹، دشمن با عبور از این تنگه به شهرهای بستان، سوسنگرد و اهواز حمله‌ور شد. تنگه چزابه در ۹ آذر ۱۳۶۰ در عملیات طریق‌القدس آزاد شد.

هور: این باتلاق بزرگ که زائیده رودهای کرخه، دجله و دویرج است، در غرب هویزه و سوسنگرد و بستان گسترده شده و یک مانع طبیعی عمده برای حرکت نظامی محسوب می‌شود. سرتاسر هور پوشیده از نی است که هر چه به داخل می‌رویم، ارتفاع آن‌ها بیشتر می‌شود. «هورالعظیم در غرب منطقه دشت آزادگان، به طول حدود ۷۵ کیلومتر و عرض ۴۰ کیلومتر گسترده شده است و یک مانع طبیعی عمده برای تحرکات نظامی محسوب می‌شود. نوار مرزی طلاویه تا چزابه از میان هورالهویزه می‌گذرد. پیشروی هور در خاک ایران ۱۵ کیلومتر است و بقیه آن در خاک عراق می‌باشد. از این رو، عراق بر بخش وسیعی از آن کنترل دارد.»^۱

حدود هشتاد کیلومتر از خط مرز بین‌المللی ایران و عراق از

۱. اطلس راهنما ۴؛ دشت آزادگان در جنگ، طرح و نظارت محسن رشید، نویسنده و مجری طرح ابوالقاسم حبیبی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۱، ص ۴۳

طلاييه تا چزابه، از میان هورالهيويه مي گذرد. پيشروي هور در خاک ايران حدود ۱۵ كيلومتر است و بقيه آن نيز در خاک عراق مي باشد. از اين رو، عراق بخش وسيعي از آن را در كنترل خود دارد.

تپه هاي الله اكبر: تپه هاي الله اكبر، در شمال سوسنگرد و رودخانه كرخه و حفاصل سوسنگرد تا نزديكي بستان قرار دارد (شمال جاده سوسنگرد - بستان). بعد از ارتفاعات ميشداغ، بلندترين برجستگي در منطقه دشت آزادگان، تپه هاي الله اكبر است كه با ارتفاع ۵۵ متر از سطح دريا قرار دارد. جهت اين تپه ها شمال غربي - جنوب شرقي است. طول تپه ها حدود ۷ كيلومتر و عرض آن بين ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ متر مي باشد كه از خاك رس و صخره هاي ماسه اي تشكيل شده است. شمال الله اكبر پوشيده از تپه هاي ماسه بادي است و در جنوب آن، رودخانه كرخه قرار دارد.

از گذشته، يكي از محورهاي متصور براي هجوم كشور عراق، محور چزابه، شمال رودخانه كرخه تا حميديه و سپس اهواز بوده است. در جريان هجوم سراسري دشمن، لشكر ۹ زرهی عراق با عبور از چزابه به طرف اهواز حركت كرد. تپه هاي الله اكبر و مسير اين محور، به عنوان يك عارضه حساس، هم براي نيروهاي خودی

و هم نیروهای دشمن، محسوب می‌گردید.

ابوچلاچ: ابوچلاچ یکی از روستاهای حاشیة غرب هورالعظیم می‌باشد که در دو کیلومتری شمال بستان قرار دارد و رودخانه ابوچلاچ از میان آبادی می‌گذرد. طایفه بیت‌سعدون در این روستا زندگی می‌کنند. در روز اول نبرد طریق‌القدس، نیروهای خودی توانستند از منطقه ابوچلاچ به سوی پل‌های رودخانه رمیم و مناطق غرب بستان پیشروی کنند. در ادامه عملیات در محور جنوبی و بروز اوضاع سخت در این محور، تصمیم گرفته شد که نیروهای خودی در شمال با ورود به منطقه ابوچلاچ (منطقه کوچک محصور بین شاخه‌های کرخه در غرب بستان) به سوی شرق و جنوب شرقی پیشروی کرده، بستان و منطقه سابله را تصرف و تأمین کنند. آن‌ها با در هم شکستن مقاومت‌های جزئی و پراکنده، به منطقه ابوچلاچ وارد شدند و با عبور از پل‌های شناور به‌جای مانده از عراقی‌ها بر روی کرخه و رمیم، در اواخر روز وارد بستان شدند و بدین ترتیب شهر، پس از ۴۲۰ روز اسارت آزاد گردید.

سابله: روستای سابله در ۲۵ کیلومتری سوسنگرد واقع شده است. روستای سابله یکی از محل‌های درگیری شدید در عملیات طریق‌القدس بوده است و در کنار روستا، رودخانه سابله قرار دارد.

در محل عبور جاده از روی رودخانه، پل بتونی سابله قرار دارد. یکی از مهمترین درگیری‌های این عملیات در ۱۲ آذر در نزدیکی این روستا و بر سر تصرف پل سابله به وجود آمد. ارتش عراق قصد داشت تا با عبور از این پل، به اشغال مجدد بستان پردازد و عملیات نیروهای ایرانی را خنثی کند، اما با ورود نیروهای خودی این هدف دشمن به شکست انجامید.

سوسنگرد: یکی از شهرهای مهم خوزستان است که در جنوب شرق بستان قرار دارد که در مدت جنگ تحمیلی بارها مورد تاخت و تاز نیروهای دشمن قرار گرفت. این شهر در ۵۵ کیلومتری شمال غربی اهواز قرار دارد و مساحت آن ۱۰ کیلومترمربع و جمعیت آن بر اساس آخرین سرشماری سال ۱۳۷۰، تعداد ۳۴۴۵۹ نفر اعلام شده است. این شهر در گذشته خفاجیه نام داشت. شهرهای بستان و سوسنگرد به وسیله جاده آسفالت سوسنگرد - بستان به هم متصل هستند.

ارتفاعات میشداغ: کوه میشداغ، در شمال شرقی شهر بستان قرار دارد و بلندترین نقطه آن ۲۵۰ متر ارتفاع دارد. میشداغ ۱۵ کیلومتر تا فکه ادامه دارد. این ارتفاعات، منطقه بستان و شوش را از هم جدا می‌سازد. قسمت جنوبی کوه، رمل‌های چزابه است.

در عملیات فتح‌المبین، رزمندگان با عبور از این کوه، دشمن را غافلگیر کردند. طی دوران جنگ تحمیلی، نیروهای دشمن این منطقه را اشغال نکردند. به همین دلیل، نیروهای خودی از آن برای نفوذ به پشت جبههٔ دشمن و ضربه زدن به آن‌ها استفاده می‌کردند. کرخه: رود کرخه از ارتفاعات الوند در استان همدان سرچشمه گرفته، از آن‌جا وارد لرستان و ایلام شده و سپس وارد خوزستان می‌شود. این رود از سمت شمال وارد دشت آزادگان شده، اما به سمت غرب تغییر مسیر می‌دهد و پس از عبور از شهر بستان، به هورالعظیم می‌ریزد.



قبل از شروع جنگ تحمیلی، ارتش عراق به سرعت در حال گسترش سازمان رزم بود. به این منظور، نیروی زمینی خود را در سازمان سه سپاه قرار داد. سپاه ۳ عراق شامل: لشکر یک مکانیزه در دیوانیه، لشکر ۵ مکانیزه در بصره و لشکر ۹ زرهی در سماوه مستقر بود که در راستای استان خوزستان قرار می‌گرفت. بر اساس دستور سپاه سوم عراق، لشکر ۹ زرهی ارتش از محور نشوه - طلایه - هویزه - سوسنگرد و بستان به خوزستان حمله کرد. ضمن این‌که تیپ ۳ زرهی ابن‌الولید نیز وارد عمل می‌شد.

«معبّر وصولی حلفاییه، پاسگاه‌های مرزی سوبله، صفریه و تنگهٔ جزابه، مناطق روستایی بستان و شهر بستان: این معبر به علت جریان شرقی - غربی رودخانهٔ کرخه که از حمیدیه به بستان تا هورالهویزه امتداد دارد، از معابر جنوبی کرخه کاملاً جدا و مستقل است و پس از ورود به خاک ایران، در امتداد شمال کرخه به سمت تپه‌های الله‌اکبر و پادگان دشت آزادگان و حمیدیه و اهواز ادامه می‌یابد. برای پیوستگی نیروهای عمل‌کننده در این معبر با نیروهای معابر جنوبی، لازم است تا از رودخانهٔ کرخه عبور، در غیر این صورت امکان پشتیبانی متقابل نیروهای شمال و جنوب کرخه بسیار محدود و مشکل است. به همین علت، نیروهای متجاوز عراق، بعد از عدم موفقیت در ادامهٔ تهاجم خود برای تصرف اهواز و حمیدیه، تلاش خود را به کار بردند تا حداقل با اشغال شهر بستان و سوسنگرد، خط جبهه را در شمال و جنوب رودخانهٔ کرخه به یکدیگر متصل سازند که چنین نشد.»^۱

حلفاییه در استان العماره عراق و در نزدیکی مرز ایران (در مقابل دشت آزادگان) قرار دارد. معبر حلفاییه - پاسگاه‌های مرزی و سرانجام تپه‌های الله‌اکبر و بستان، بر اثر وجود تپه ماهورهای رملی،

نهرهای آب، کشتزارها واقع در بین روستاهای ابوچلاچ و بستان از یک طرف و مسیر تنگه چزابه - تپه‌های الله اکبر، از مسیرهای سخت و صعب‌العبور به شمار می‌رود. تنگه چزابه بین سه تا چهار کیلومتر عرض دارد که نی‌زار هورالعظیم، تا شمال روستای ابوچلاچ امتداد یافته و منطقه‌ای پُر آب حتی در تابستان می‌باشد. رسیدن به روستای ابوچلاچ، از راه جاده‌ای صورت می‌پذیرد که از پاسگاه‌های صفریه و تنگه چزابه می‌گذرد و تصرف روستای ابوچلاچ، به معنای تهدید جدی شهر بستان است.

«دشمن برای اشغال شهر بستان، نیروهای خود را به دو بخش تقسیم کرد. ابتدا مقاومت نیروهای محدودی را که متشکل از عناصر مردمی و سپاه پاسداران بودند، شکست. سپس از سه ناحیه شهر بستان را مورد هجوم قرار داد:

۱. ناحیه رمیم در غرب و جنوب شهر بستان.

۲. ناحیه ابوچلاچ در شمال شهر بستان.

۳. ناحیه ملاعب، روستای عبیات و شم‌یه.»^۱

یکی از اهالی ابوچلاچ می‌گوید:

«صبح روز یکم مهرماه، دشمن بعثی با استفاده از جاده ارتباطی

۱. فانوس شکسته: بستان، ص ۵۵

پاسگاه‌های مرزی، ادوات و تانک‌ها و آتش‌بارهای سنگین خود را در شمال ابوجلاچ متمرکز کرد و به کندن سنگر پرداخت و از همان جا شهر بستان را هدف قرار داد...»^۱

لشکر ۹ زرهی به فرماندهی سپهبد ستاد طالع خلیل رحیم الدوری، در برگیرندهٔ صدها تانک مدرن، موشک‌انداز، ده‌ها توپ ضدهوایی و سربازانی دوره‌دیده بود که از پشتیبانی تعداد زیادی توپ‌های دوربرد برخوردار بود و پیاده‌نظام آن با موشک مجهز بودند. نیروهای زرهی این لشکر، پس از تصرف پاسگاه‌های سوبله و صفریه و اشغال تنگه و روستای چزابه، دو روز پیرامون شهر بستان متوقف شد. آن‌گاه به سوی تپه‌های الله‌اکبر به حرکت درآمدند و در همان شب، تپه‌های الله‌اکبر را تسخیر کردند و در آن متمرکز شدند.

سرهنگ افضلیان، فرماندهٔ نیروهای ژاندارمری دشت آزادگان می‌گوید: «لشکر ۹ زرهی عراق، با امکانات بسیار گسترده و تانک‌های مدرن روسی، توانست پاسگاه‌های مرزی سوبله و صفریه را متصرف شود و از دو محور، حرکت خود را به سوی بستان و تپه‌های الله‌اکبر ادامه دهد. این لشکر، قوای اعزامی از

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۴۰

اصفهان را که از حمایت توپخانه سنگین برخوردار بودند، در نبردی سخت و خونین وادار به عقب‌نشینی کرد و به اولین موفقیت جنگی خود دسترسی پیدا کرد. این لشکر، بی‌رحمانه مناطق مسکونی، مؤسسات دولتی و روستاها را مورد هدف بمباران قرار داده و کشتار فجیعی به عمل آورد.^۱

نیروهای لشکر ۹ عراق، از سمت شمال کرخه و تپه‌های الله‌اکبر، حمله خود را به سمت شهر سوسنگرد ادامه دادند. از سوی دیگر، تیپ ۱۲ الولید به فرماندهی سپهد ستاد الهزاع، پس از گذشتن از تنگه چزابه، در «دبونه» - گورستان بزرگ مناطق روستایی غرب بستان - و «غفوری» مستقر گردید. سپس با تمام امکانات جنگی، حمله به شهر بستان و مردم آن را آغاز کرد. چهار روز نبرد بین افراد این تیپ و مردم شهر و رزمندگان سپاه و ژاندارمری ادامه یافت و بسیاری از مردم بر اثر بمباران مداوم جان خویش را از دست دادند.

محسن بن شایع عبیات از اهالی بستان می‌گوید:

«در خلال حرکت نیروهای تیپ الولید به بستان و سابله، درگیری سختی بین افراد این تیپ و یک افسر رشید ژاندارمری که

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۸۳

اهل زابل بود، رخ داد. نبرد، منجر به انهدام تعدادی از تانک‌های دشمن شد. سرانجام پس از ۴۵ دقیقه جنگ، تفنگ ۱۰۶ آن افسر زابلی منهدم شد و او نیز به فیض شهادت نائل آمد. قبر این افسر در نزدیکی مرغ‌داری خاندان «بیت‌شده» در ۴ کیلومتری شرق بستان است.»^۱

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۱۶

۲ فصل دوم

همان گونه که گفته شد، راه ورود ارتش عراق به دشت آزادگان، برای اشغال بستان، تنگه چزابه است. در شمال این تنگه، دو پاسگاه صفریه و سوبله، از مهم ترین مواضع دفاعی به شمار می روند. پاسگاه های مرزی شمال غربی بستان که مورد هجوم دشمن قرار گرفت و عمده نیروهای زرهی دشمن از محورهای خشکی آن وارد خاک دشت آزادگان شدند، از این قرار است:

۱. پاسگاه مرزی سوبله: در ۱۵ کیلومتری شمال غرب شهر بستان واقع است و تپه های شنی و ماهور صعب العبوری در شرق آن قرار دارد که ده ها کیلومتر امتداد دارد. حرکت تانک ها و وسایل

زرهی در این تپه‌ها که به تپه‌های سنگی الله‌اکبر منتهی می‌گردد، ناممکن است و عبور پیاده‌نظام هم از آن صورت نمی‌گیرد. در جنگ مرزی پاسگاه که از ۲۵ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد، ۲۵ نیروی ژاندارمری و مردمی پاسگاه، توانستند نه تنها جلوی پیشروی تانک‌های دشمن را بگیرند، بلکه تلفات زیادی بر آنها وارد کنند و اشغال پاسگاه نیز زمانی انجام گرفت که دشمن با بمباران‌های هوایی و به کارگیری امکانات گسترده زرهی، توانست نیروی اندک پاسگاه را به خاک و خون بکشانند و وسایل جنگی پاسگاه را به غنیمت ببرند.

۲. پاسگاه مرزی صفریه: این پاسگاه بین فکه و سوبله قرار دارد. فاصله آن تا شهر بستان ۲۰ کیلومتر است. پاسگاه در منطقه رملی صعب‌العبوری قرار دارد و ارتباط آن از طریق جاده شوسه که از پاسگاه سوبله و تنگه چزابه می‌گذرد، انجام می‌گیرد. عبور تانک‌ها و ادوات سنگین از تپه‌های پیرامون پاسگاه، غیرممکن است و حتی عبور عابر پیاده نیز به سختی امکان‌پذیر است.

□

۲۵ شهریور، همزمان با آغاز عملیات جنگی دشمن به پاسگاه سوبله، جنگ در پاسگاه مرزی صفریه نیز شروع شده بود.

امکانات جنگی هر دو پاسگاه یکسان بود، لیکن مشارکت مردمی در این منطقه بیشتر بود.

منصور ساعدی که از نیروهای مردمی حاضر در صحنه نبرد بوده، می گوید:

«درگیری در پاسگاه‌های مرزی سوبله و صفریه شروع شد. مردم با گروه‌های ده و بیست نفره به مرز می‌رفتند. غذا می‌بردند و با اسلحه خود می‌جنگیدند. ابتدا، درگیری‌ها با سلاح سبک و خمپاره تبادل آتش می‌شد. ما هم در کنار نیروهای ژاندارمری و سپاه، می‌رفتیم و کمک می‌کردیم. در منطقه پاسگاه صفریه، تپه‌های رملی زیادی بود و سنگر طبیعی به وجود آورده و افراد به خوبی استتار می‌شدند و می‌توانستند بجنگند. ضمن این‌که جوانان شهر و روستاهای بستان، بدون این‌که تجهیز و آماده شوند، به صورت خودجوش در جبهه حضور پیدا کرده و کمک مؤثر به رزمندگان در حال جنگ می‌کردند.»^۱

تا روز ۲۵ شهریور، نیروهای عراقی با یورش به پاسگاه صفریه، تقریباً تمام افراد مستقر در پاسگاه را به شهادت رساندند و حتی تانک‌هاشان از روی اجساد مدافعان رد شدند. سپس به پایگاه‌های

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۶۲

خود بازگشتند. در پی این رویداد غم‌انگیز و کشتار بی‌رحمانه مدافعان صفریه، رزمندگان سپاه بستان، سوسنگرد و حمیدیه، همراه با نیروهای مردمی به صفریه اعزام شدند. سید محمد حسینی مقدم که در پاسگاه حضور داشته، می‌گوید:

«شش تانک به پاسگاه سوبله رسیده بود. یک تانک چيفتن که توان حرکت نداشت، همان جا ماند و شلیک می‌کرد. روز ۲۶ شهریور، پنج تانک به صفریه آمدند و به مقابله با عراقی‌ها پرداختند و بر روی دشمن آتش می‌ریختند. لیکن در برابر صدها تانک مجهز، این نیروی اعزامی کافی نبود و سقوط پایگاه و از بین رفتن نیروهای آن امری حتمی به نظر می‌رسید.

شب ۳۱ شهریور، من هم در پاسگاه صفریه بودم که ناگهان پاسگاه‌های مرزی زیر بارانی از گلوله قرار گرفتند. درگیری شدید و نابرابری میان یک سپاه عراق در مقابل پنج تانک و توپ‌ها که ما داشتیم، شروع شد. چون احتمال کشتار همهٔ نیروها می‌رفت، دستور عقب‌نشینی دادند. گفتند بروید در تپه‌های شنی پشت پاسگاه پناه بگیرید. تقریباً چهار کیلومتر عقب رفتیم. این دستور از سوی فرماندهٔ تیپ ۳ زرهی به فرماندهٔ گردان تانک صفریه، با بی‌سیم ابلاغ شده بود.

هر چند نیروها از جنگ کلاسیک چیزی نمی دانستند، اما فرمانده تانک از تسلط و روحیه عالی برخوردار بود و خوب منطقه را اداره می کرد. در تپه های رملی موضع گرفتیم؛ در حالی که فقط ارتش، چند جوانمرد و نیروهای مردمی بودیم. نیروها حدود ۲۰۰ نفر بودند و شب ۳۱ شهریور عقب نشینی کردیم. فرمانده گردان گفت بروید پاسگاه سوبله و ببینید آن جا چه خبر است؟ زیرا ارتباط مان با بیسیم هم قطع شده بود. به شکل نعل اسبی، من و دو برادر عرب دیگر همراه با یک جوانمرد به پاسگاه سوبله رفتیم. وقتی رسیدیم، متوجه شدیم تانک های عراقی ها از پاسگاه گذشته و در حال پیشروی بودند. دانستیم پاسگاه را گرفته اند و همزمان با حرکت تانک ها، پیاده نظام عراق با نظم حرکت می کرد.

به سرعت عقب نشینی کردیم و از لابه لای تپه ها، خود را به نیروهای خودی رساندیم و فرمانده را در جریان جزئیات پیشروی دشمن قرار دادیم. دیگر توان مقاومت نداشتیم. تانک های عراقی، تمام مهمات و اسلحه سنگین ارتشی را از پایگاه تخلیه و به غنیمت بردند و پاسگاه صفریه را ویران کردند. حرکت تانک های عراقی از طریق تنها جاده پاسگاه به سوی سوبله آغاز شد. اینک مشخص شد هدف دشمن، تنها جنگ مرزی نبود و عراق قصد تصرف

شهر بستان را داشت.

ماندن در آن منطقه خطرناک بود. فرمانده گردان که مرا می‌شناخت، گفت تو راه بازگشت را می‌دانی. راهنمایی حرکت نیروها را بر عهده بگیر و حرکت کن. ما هم به دنبال شما می‌آییم. هوا روشن بود و مهتابی. نقشه‌ای هم با خود داشتم. در همان لحظات عقب‌نشینی، از طریق بیسیم گزارش دادند که تمامی نوارهای مرزی بستان به اشغال دشمن درآمده. در نتیجه ما از جاده ارتباطی نمی‌توانستیم استفاده کنیم. در واقع عملاً در محاصره قرار گرفتیم.

به فرمانده بستان دستور داده شد هر چه سریع‌تر خودمان را به بستان برسانیم. این دستور از سوی فرمانده تیپ مستقر در شهر بستان داده شد. در حال حرکت تا زانو در ماسه‌ها فرو می‌رفتیم و حرکت مان با سختی انجام می‌گرفت. وقتی به ۱۵ کیلومتری بستان رسیدیم، سربازان از حال رفتند. دیگر توان حرکت نداشتند. فاصله ما با دشمن زیادتر شد. نیمه‌شب بود. فرمانده گردان دستور استراحت داد. هوا رو به سردی می‌رفت. نه پتویی، نه آبی و نه غذایی! سربازان آب می‌خواستند. شروع کردیم به کندن زمین و چون رمل و شن را حفر کنی، آب بالا می‌آید. گودال‌کنندیم

و سربازان آب خوردند. از شدت گرسنگی علف‌های بیابان را می‌خوردیم.

صبح ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، آسمان منطقهٔ بستان از هلی‌کوپترها و هواپیماهای دشمن پر شده بود. ما به حالت پخش، حرکت خود را دنبال کردیم. برخی از نیروهای خودی که راه را گم کرده بودند، فکر کردند که عراقی هستیم. تعدادشان یکصد نفر بود و از تیپ زرهی دزفول بودند که راه را بلد نبودند. آن‌ها را نیز با خود آوردیم. با پیوستن آن‌ها، شدیم حدود ۳۰۰ نفر که با بی‌نظمی به طرف بستان برمی‌گشتیم. همان صبح، پیاده‌نظام عراق رسید و متأسفانه تعدادی از نیروها را شهید کرد. یکی از بچه‌های دزفول، کالیبر ۵۰ تانک‌ش را آورده بود و به محض جلوتر آمدن عراقی‌ها، کالیبر را روی بلندی گذاشته و افراد دشمن را درو می‌کرد.

در حین حرکت، چندین بار با اسلحهٔ سبک، با سربازان عراقی به جنگ رو در رو پرداختیم. آن‌ها قصد محاصرهٔ ما را داشتند، ولی ما هم با جنگ و گریز، آن‌ها را وادار به عقب رفتن می‌کردیم. سربازان عراقی، تمام تپه‌ها و دشت مشرف بر بستان را پر کرده بودند. نیروهای ما با یأس و ناامیدی، تلاش می‌کردند هرچه سریع‌تر خود را به بستان رسانده و در جای مناسبی به دفاع

پیردازند. علی‌رغم خستگی فراوان، روحیهٔ جنگیدن را از دست ندادیم. به‌خصوص وقتی روز شد و دشمن را در خاک خود دیدیم، اراده‌مان نیز بیش از پیش شد.»^۱

تنگهٔ چزابه از مناطق مهم شمال‌غرب بستان است و با این شهر شش کیلومتر فاصله دارد. در شمال و شرق تنگهٔ چزابه، تپه‌های رملی غیرقابل عبوری وجود دارد که گذر عابر پیاده از آن‌ها، با دشوری امکان‌پذیر است. در غرب و جنوب آن نی‌زار هورالعظیم است. گذشتن از این دریاچه به طول ۷۵ کیلومتر و عرض ۴۰ کیلومتر تنها با قایق امکان‌پذیر است. عرض تنگه بین ۲ تا ۳ کیلومتر و زمین آن نمدار و حرکت وسایل زرهی در این منطقه با کندی امکان‌پذیر است.

نیروهای مستقر در تنگهٔ چزابه، از افراد ژاندارمری و نیروهای مردمی بودند و تعدادشان به ۲۴ نفر می‌رسید. قبل از یورش ۳۱ شهریور ماه دشمن، یک تفنگ ۱۰۶ و دو خمپاره‌انداز کار گذاشته بودند تا بتوان مقابله کرد. امکانات جنگی این تنگه، حتی از پاسگاه‌های سوبله و صفریه هم کمتر بود. این تنگه، آخرین نقطهٔ تدافعی در برابر ارتش عراق بود. پس از آن، اولین شهری که

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۹۵

بر سر راه قرار داشت، بستان بود.

حاج ناصر ربیعہ از فرماندهان سپاہ دشت آزادگان و سوسنگرد، می گوید:

«تعداد نیروهایی که در خط دفاعی تنگه چزابہ بودند، از یکصدنفر تجاوز نمی کرد. ۲۴ نفر نیروی ژاندارمری و مردمی از ۱۵ شهریور تا زمان سقوط تنگه در ۳۱ شهریور، دلیرانه جنگیدند. لیکن دیگر توان جنگیدن وجود نداشت. ما گزارش لحظه به لحظه به تهران و اتاق جنگ می فرستادیم و تقاضای اعزام نیروی کمکی می کردیم. حتی می گفتیم در صورت اعزام نیروی کمکی، می توانیم دشمن را در رمل های تنگه زمین گیر کنیم. متأسفانه گزارشات ما به دست بنی صدر می افتاد و او به خاطر دشمنی با نیروهای سپاہ و انقلابی، توجه ای نمی کرد.

صبح زود، ما در برابر حمله یک لشکر زرهی و یک تیپ کامل ایستادیم. تعدادی تانک چیفتن ما، شلیک می کردند، اما روحیه ما ضعیف بود. مهمات نداشتیم و تانک ها می خواستند عقب نشینی کنند. می گفتند فرمانده تیپ زرهی دستور عقب نشینی داده. ما برای این که تانک ها را در معرض انهدام قرار ندهیم، بایستی در جای مناسب قرار بگیریم، لیکن بچه های سپاہ دشت آزادگان و

حمیدیه اصرار می‌کردند بایستی مقاومت کنیم. شهید حبیب شریفی، رزمنده شجاع و دلآور، در شهر بستان تلفنی تماس می‌گرفت و تقاضای نیرو می‌کرد. گاهی با ناراحتی به ما سر می‌زد و دوباره برمی‌گشت تا نیروی کمکی بیاورد.

تعدادی از مردم شهر بستان با سلاح ام‌یک و حتی شکاری برای دفاع آمدند. اما شدت آتش دشمن به قدری زیاد بود که مقاومت کردن در برابر یورش ارتش عراق، از یک ارتش مجرب و کارساز هم ساخته نبود، چه برسد به افراد بی تجربه. با این حال، نیروی صد نفره تنگه چزابه، با سلاح انفرادی و ژ ۳ به مقاومت می‌پرداختند. دشمن علی‌رغم برتری مطلق، نتوانست از خط دفاعی ما عبور کند.

ساعات اولیه روز اول مهر بود. هوایماهای عراقی و هلی‌کوپترهای جنگی دشمن مثل پرندگان، آسمان منطقه و شهر بستان را پر کردند. آتش از زمین و آسمان بر ما باریدن گرفت. بر اثر بمباران مستقر، ارسال تدارکات غیرممکن شد. کم‌کم احساس کردیم که دیگر توان دفاع نداریم. تانک‌ها، خود را عقب کشیدند. تنها بچه‌های سپاه و نیروهای مردمی به مقاومت می‌پرداختند. در همان هنگام، تعدادی از نیروها شهید شدند.

پایاده نظام عراق که مدافعان پاسگاه سوبله را تعقیب می کرد و به سوی بستان در حال سرازیر شدن بود، نزدیک بود راه را بر ما قطع کند. چاره ای جز عقب نشینی نداشتیم. بچه ها به سوی نی زار حرکت و از طریق جاده روستای ابوچلاچ به سوی شهر بستان عقب نشینی کردند. مردم روستاهای ابوچلاچ و خرابه، با ناراحتی ناظر عقب نشینی ما بودند. هیچ کس فکر نمی کرد عراق این گونه حمله کند و با تسلیحات مدرن وارد مرز بستان شود. نیروهای ما از انسجام برخوردار نبودند و به شکل نامنظم، به صورت دسته های چند نفره دست به عقب نشینی زدند. آن ها به صورت جنگ و گریز به سوی بستان رفتند تا با کمک مردم شهر، به دفاع بپردازند.^۱

نیروهای عراقی یورش کننده به مناطق مرزی، در پی تصرف پاسگاه های صفریه، سوبله و تنگه چزابه در اول مهر ۱۳۵۹، به دو قسمت تقسیم و به داخل کشور سرازیر شدند.

لشکر ۹ زرهی عراق، برای ارزیابی وضعیت جنگی و رعایت احتیاط ناشی از مقاومت های احتمالی، مدت دو روز از پیشروی سریع خودداری کرده و از روز سوم، حرکت خود را به سوی تپه های الله اکبر و شمال سوسنگرد آغاز کردند.

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، صص ۲۱۳ - ۲۱۱

«تیپ دوازده زرهی الولید به فرماندهی سپهبد ستاد الهزاع پس از درهم شکستن مقاومت سپاه پاسداران و اندک نیروهای ارتشی، به دو قسمت تقسیم و پیشروی خود را برای اشغال بستان آغاز کردند. بخشی از این نیروها، اول مهر با برخورداری از تجهیزات مختلف، تانک و آتشبار توپخانه، به سوی ملاعب و منطقه عبد در شمال شرقی شهر بستان به حرکت در آمدند و با مدافعان شهر در آن دو منطقه به مصاف پرداختند. بخش دیگر نیروهای تیپ ۱۲ ابن الولید، در دبونه و اطراف روستای ابوچلاچ تمرکز یافتند و شهر بستان را از شمال و غرب هدف آتشباری خود قرار دادند.»^۱

برخی ساکنان روستاهای ابوچلاچ و خرابه می گویند:

«ما شاهد حرکت نیروهای زرهی دشمن به منطقه دبونه و روستای ابوچلاچ در یک کیلومتری غرب شهر بستان بودیم. دشمن به رگم درهم شکستن مقاومت نیروهای سپاه، ژاندارمری و نیروهای مردمی، از حرکت شتاب زده نیز خودداری کرد. ترس و رعب، سربازان و افسران عراق را فرا گرفته بود. نیروهای بعثی در یک کیلومتری شمال بستان و در دبونه و جاده شوسه شمال روستاهای خرابه و ابوچلاچ مستقر شدند. شهرداری، پاسگاه ژاندارمری،

۱ فانوس شکسته: بستان، ص ۶۲

بخشداری، اداره آموزش و پرورش، خیابان اصلی شهر، جاده عبور و مرور بستان - سوسنگرد، روستای رمیم، روستاهای خرابه و ابوچلاچ، هدف سنگین ترین بمباران‌های عراقی‌ها قرار گرفته بودند.»^۱

با این حال، در برابر این گلوله‌باران و کشتار، مردان شهر و روستاها تصمیم گرفتند در برابر یورش ارتش عراق مقاومت کنند. اما برخی می‌گفتند این مقاومت بی‌فایده است و باعث کشتار بیشتر مردم می‌شود. سرانجام، مقاومت آغاز شد: زنان لهله‌گویان مردان را به جنگ تشویق می‌کردند. جنب و جوش جوانان برای ایستادگی لحظه به لحظه رو به فزونی می‌رفت. برخی از جوانان روستاهای خرابه و ابوچلاچ، از طریق نهرهای آبیاری مزارع برنج، به حرکت درآمدند و سربازان عراقی را از پشت هدف قرار دادند. سربازان عراقی که تا کناره رودخانه کرخه پیشروی کرده بودند، با آتش اسلحه مردم روبه‌رو شدند و متحمل تلفاتی گردیدند.

منصور حیدری می‌گوید:

«همزمان با حملات ارتش عراق از شمال و شمال غربی به شهر بستان، نیروهای جیش الشعبی عراقی، با ده‌ها قایق از راهورالعظیم

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، صص ۲۱۶-۲۱۵

وارد شعبه‌های رودخانه کرخه شدند و به سوی بستان به حرکت در آمدند. نزدیک ظهر روز اول مهر، قایق‌ها به منطقه رمیم رسیدند و در جزیره «ام‌شعفه» پیاده شدند. تلاش دشمن بعثی این بود که از هر سو، شهر بستان را در محاصره قرار دهد.^۱

تنها نقطه مقاومت در غرب دشت آزادگان، شهر بستان بود. برای مقابله با نفوذ نیروهای جیش الشعبی که در ام‌شعفه پیاده شده بودند، نیروهای مردمی متشکل از جوانان دانش‌آموز و اهالی شهر و کارمندان، در کناره غربی رودخانه قرار گرفتند و هماهنگ به تیراندازی به سوی متجاوزان پرداختند. عراقی‌ها، انتظار چنین مقاومتی از سوی مردم نداشتند. تا ساعت ۵ بعدازظهر، تلاش پیاده نظام عراق از غرب شهر با ناکامی روبه‌رو شد و سربازان متجاوز، با دادن تلفات، به سوی رودخانه ابوچلاج عقب‌نشینی کردند.

در همان لحظات که ارتش عراق با تمام توان به بستان یورش آورده بود، رادیو صوت‌الجماهیر عراق، برنامه‌اش را قطع کرد و خبر زیر را پخش کرد:

«به نام خدا، ارتش رهبر امت عرب و قادسیه، هم‌اینک در میان

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۲۱۶

برادران و خواهران خویش، حصن‌های دشمن فارس را ویران می‌سازد. دلاوران ارتش قادسیه که در حال ورود به شهرهای بستان و سوسنگرد می‌باشند، به یاری برادران عرب دربند خود خواهند شتافت و آنان را از یوغ استعمار مردم فارس رها خواهند کرد. درود بر شما مردم بستان که از این پس آزادی و حریت و استقلال خویش را با کمک ارتش قادسیه به دست خواهید آورد و فارس‌ها را بیرون خواهید کرد. پس، از برادران خود استقبال کنید، به یاری آنان بشتابید و به فارس‌ها پشت کنید که این‌ها دشمن شما و ما هستند...»

مردم در همان ساعات سخت زندگی، اطلاعیه‌های جنگی رادیوی بغداد را گوش می‌دادند و از طریق موج اف.ام رادیو، سخنان فرماندهان تیپ ابن‌الولید را می‌شنیدند. یکی از فرماندهان بعضی گزارش زیر را می‌دهد:

«از سوی ساحل رودخانه و اطراف پل و از داخل شهر به سوی ما شلیک می‌شود. در شمال شرقی شهر، تعدادی تانک وجود دارد و مقاومت جدی است. تیراندازی با توپ از داخل شهر انجام می‌گیرد.

فرمانده تیپ در پاسخ می‌گوید: هرگونه مقاومت را از میان

بردارید؛ حتی اگر همهٔ مردم شهر هم کشته شوند، اهمیت ندهید. هر چه سریع‌تر شهر را اشغال کنید. تا ظهر بایستی مقاومت‌ها پایان پذیرد. آتش همهٔ سلاح‌ها را روی شهر متمرکز کنید. فرصت را از دست دشمن بگیرید، همه را بکشید...»^۱

در داخل شهر، مردم در کنارهٔ دیوارها و پشت درختان نخل سنگر گرفته بودند. ارتش عراق لحظه به لحظه به بستان نزدیک‌تر می‌شد.

«با وجود مقاومت‌های مردمی، خطر سقوط شهر هر لحظه افزایش می‌یافت. نیروی کمکی نرسید. در همان روز اول مهر، افراد ثروتمند شهر که در دفاع هم شرکت نداشتند، با خودروهای خود، در حالی که اثاث و وسایل زندگی خود را جا گذاشته بودند، از راه جادهٔ بستان - سوسنگرد به سوی اهواز فرار کردند.

از روز اول مهر تا شب چهارم مهر ۱۳۵۹، رزمندگان که متشکل از ۳۰ تن از پاسداران شهر سوسنگرد، پاسداران شهر بستان و تعدادی از پاسداران حمیدیه و اهواز و شش تانک گردان صدر که کار پشتیبانی را انجام می‌دادند، در منطقهٔ ملاعب و سیدعبد، در شمال شرقی شهر بستان به نبرد با دشمن پرداختند.

۱. فانوس شکسته: بستان، صص ۶۶-۶۵

نیروهای تیپ ابن الولید که تلاش کرده بود با نصب پل بر روی رودخانه کرخه، در روستای عیبات در چهار کیلومتری شرق بستان، رزمندگان را دور بزنند و آنها را در محاصره قرار دهند، با مقاومت یک افسر دلیر زابلی که سه تانک آنان را هدف قرار داد، ناگزیر از بازگشت به سوی بستان شدند و از شمال کرخه و شرق رودخانه، حلقه محاصره را تنگ تر کردند.»^۱

محمود نورانی که خود آن زمان در دفاع از بستان شرکت داشت، می گوید:

«روز سوم مهر، با بچه‌های سپاه سوسنگرد و مردم بستان که دلیرانه به جنگ دشمن پرداخته بودند، در شهر بستان، همراه آقای آهنگران بودم. نیروهای مردمی، ژاندارمری و به‌ویژه پاسداران، آن سوی رودخانه، جنگ سختی با دشمن داشتند. صبح زود نوای اذان صبح از حسینیه شهر، همراه با آهنگ دلنواز دعای حاج صادق آهنگران در فضا پیچید. برای اقامه نماز به مسجد رفتم که ناگهان باران گلوله‌های دشمن بر شهر باریدن گرفت. دود غلیظی آسمان شهر را سیاه کرده بود و با شلیک هر گلوله که به خانه مردم می خورد، همراه می شد با جیغ و فریاد زنان. دشمن با تمام ابزار به

۱. فانوس شکسته: بستان، صص ۶۸-۶۷

فکر تصرف شهر بود. از آن روز، یک خاطره تلخ دارم که هر وقت به یادش می‌افتم، قلبم درد می‌گیرد.

بعد از نماز، در شهرداری سنگر گرفتیم. ناگهان گلوله تویی خورد به درِ خانه روبه‌روی ساختمان شهرداری. آتش و دود به هوا برخاست. در آن خانه، زن جوانی زندگی می‌کرد که شوهرش در کویت کار می‌کرد. او حاضر نشد همراه عده‌ای که شهر را تخلیه می‌کردند، برود. می‌گفت از شوهرش اجازه نگرفته تا با غریبه‌ها برود.

برای کمک به حادثه‌ای که ممکن بود رخ داده باشد، به طرف خانه رفتم. چند تن دیگر هم از ستاد مقاومت رسیدند. صحنه دلخراشی بود؛ زن جوان در حالی که سفره انداخته، نان و پنیر می‌خورد و فرزند دو ماهه‌اش در بغلش بود، بر اثر اصابت توپ، سر از تنش جدا شده بود. خون مادرِ سر بریده، سرازیر شده و روی صورت بچه‌اش می‌ریخت و چشم‌های فرزند دو ماهه‌اش پر از خون شده بود. دختر کوچک اشک می‌ریخت. نوزاد را از بغل مادر در آورديم. چهره و چشمانش را از خون پاک کردم و بر روی جسد پتو انداختم. بچه را به زن همسایه سپردم. بعدها، سال ۱۳۷۵- مصاحبه همسرِ زنِ جوان سربریده را از رادیو اهواز شنیدم.

می گفت: عراقی‌ها سر همسرم را بریدند.»^۱
 با ورود شهید سلطانی، فرماندار دشت آزادگان به شهر، ستاد مقاومت از همهٔ اقشار شهر تشکیل شد. نیروها با انسجام کامل، به تلاش می‌پرداختند تا از ورود سربازان بعثی به داخل شهر جلوگیری کنند. جنگ با سلاح سبک و نارنجک انجام می‌گرفت و کشته‌های مهاجمان و مردم روی هم انباشته می‌شد. سربازان عراقی، در جریان تهاجم از روی پل، تلفات زیادی دادند و دست به عقب‌نشینی موضعی زدند. سپس با نیروهای زیادتر و در حالی که از زره‌پوش استفاده می‌کردند، تا وسط پل شهر پیشروی کردند، ولی با شلیک تیربار و تفنگ ۱۰۶ و موشک آر.پی.جی مدافعان مواجه شدند و عقب نشستند. پس از آن، بمباران محلات شهر با توپخانهٔ سنگین آغاز گردید و بسیاری زخمی یا شهید شدند.

در همین زمینه، محسن بن شایع عیبات می‌گوید:
 «در همان زمان که بمباران انجام می‌شد، گروه‌بان محمدی رییس پاسگاه و معاونش حیدری به روستای ما آمدند، اما نیروی کافی در اختیار نداشتند. دیری نگذشت که یک افسر بلندقامت که خود را اهل زابل معرفی می‌کرد، با تفنگ ۱۰۶ سر رسید. از من

۱. فانوس شکسته: بستان، صص ۷۰-۶۸

پرسید عراقی‌ها کجا هستند؟ گفتم آن سوی رودخانه، در حال زدن پل برای عبور می‌باشند. گفت با توپ ۱۰۶ به سراغ‌شان می‌روم. شما نیاید، زیرا اسلحه ندارید و کشته می‌شوید.

فرزندم محمد را با او فرستادم تا راه را نشانش دهد. خودمان نیز از پناهگاه بیرون آمدیم تا ببینیم چگونه می‌جنگد. ساعت یازده و پانزده دقیقه سوم مهر بود. جنگ این افسر با تانک‌های تیپ ابن‌الولید آغاز شد. او تانک‌ها را یکی پس از دیگری به آتش می‌کشید و دائم با جیپ حامل تفنگ ۱۰۶ جایش را تغییر می‌داد تا عراقی‌ها نتوانند او را بزنند. از طریق موج اف.ام رادیو شنیدیم که فرمانده تانک عراقی‌ها به فرمانده تیپ گزارش می‌دهد که از سوی روستا به طرف‌شان شلیک می‌شود و تلفاتی به آن‌ها وارد شده. فرمانده تیپ دستور داد از همه امکانات استفاده کرده و محل شلیک را به آتش بکشند.

چهل و پنج دقیقه نبرد بین افسر زابلی و تانک‌های دشمن ادامه یافت. سرانجام ساعت ۱۲ ظهر، موشکی به سوی افسر زابلی شلیک شد که به جیپ برخورد کرد. افسر زابلی شجاعانه به شهادت رسید و همه ما از شهادت او متأثر شدیم.^۱

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، صص ۲۳۲ - ۲۳۱

صبح روز چهارم مهر، برای مدافعان شهر، لحظات تلخی رقم خورد. مدافعان توان رزمی خود را از دست داده بودند. سه شبانه‌روز بود نخوابیده بودند و کمکی در راه نبود. مردم شهر، از زن و مرد، به آن‌ها روحیه می‌دادند. مردم می‌دانستند با اسلحهٔ سبک نمی‌توان با عراقی‌ها جنگید، اما امیدشان را از دست نداده بودند.

حمید چلداوی، روحانی بسیجی می‌گوید:

«از دفتر مخابرات بستان، با دفتر فرمانده کل قوا ارتباط تلفنی برقرار کردیم تا آن‌چه در شهر می‌گذرد را گزارش داده و تقاضای اعزام نیرو کنیم. اما متأسفانه دستور عقب‌نشینی دادند. برخی فرماندهان لشکر ۹۲ که وارد شهر شده بودند، از نتیجهٔ گفت‌وگو ناراحت شدند. هر چه خواستیم که به بنی‌صدر بفهمانیم، نشد و گفتند نیروها باید به عقب برگردند. نیروهای ارتشی که از قبل به سوی تپه‌های الله‌اکبر در حال حرکت بودند، مورد یورش هواپیماهای دشمن قرار گرفتند و تلفات زیادی دادند. در بخش جنوبی شهر بستان، تکاوران دشمن در حال ورود به شهر بودند که با مقاومت پاسداران سوسنگرد روبه‌رو شدند و با دادن تلفات عقب‌نشینی کردند. رزمندگان و نیروهای ژاندارمری و مردم شهر،

برای جلوگیری از نفوذ دشمن، تصمیم گرفتند پل بزرگ بستان را پایین بیاورند و این کار برعهدهٔ یک سرهنگ ارتشی گذاشته شد و او با تی.ان.تی پل را منفجر کرد.^۱

چهارم مهر ۱۳۵۹، دوران سخت دفاع رزم آوران شهر بستان بود. آن‌ها که با دشمن درگیر نبردی سنگین بودند، در برابر موضعی سخت قرار گرفتند؛ مرگ دسته‌جمعی و دادن تلفات مردمی یا به کارگیری تاکتیک دیگر و عقب‌نشینی از شهر. حاج ناصر ربیعہ می‌گوید:

«سرانجام و پس از مشورت فراوان، تصمیم نهایی برای عقب‌نشینی گرفته شد. مردم با اندوه زیاد، این خبر غم‌انگیز را شنیدند. برخی از اهالی می‌گفتند رزمندگان بمانند و همه با هم می‌جنگیم. گروهی دیگر می‌گفتند ما نمی‌خواهیم رزمندگان به دست دشمن قتل عام بشوند، هرچه صلاح می‌دانید عمل کنید...»^۲

همچنین حمید چلداوی نیز که در شهر حضور داشته، ادامه می‌دهد:

«به علت شهید و مجروح شدن بچه‌ها و کمبود امکانات،

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۲۳۵

۲. فانوس شکسته: بستان، ص ۷۴

عقب‌نشینی کردیم. عراقی‌ها پس از عقب‌نشینی ما، وارد بستان شدند و تمام منطقه را محاصره کردند... دشمن از شمال و شرق و غرب وارد شهر شد. خانه‌ها اغلب می‌سوخت و مردم، هر کدام در خانه‌های خویش، به انتظار حادثه‌ای نشسته بودند. ولی عراقی‌ها جرأت وارد شدن به شهر را نداشتند. ساعت‌ها گذشت، ولی اثری از مقاومت نبود. سرانجام عراقی‌ها، تعدادی از افسران و نیروهای جیش‌الشعبی خود را به داخل شهر فرستادند. عکس امام را از ادارات و نیروهای انتظامی پایین آوردند و عکس صدام را نصب کردند. پرچم‌های جمهوری اسلامی را پایین آوردند و پرچم عراق را برافراشتند. لحظاتی بعد، رادیو صوت‌الجمهیر و رادیو بغداد مارش نظامی خود را قطع کرد و سقوط بستان را به دنیا اعلام کردند. اعلامیه‌ای همراه با شعارهای فراوان. ما هم تمام این رویدادها را از رادیو می‌شنیدیم...»^۱

به این ترتیب، پس از روزها و شب‌های طولانی، بستان سقوط کرد و عراقی‌ها سرمست از این پیروزی، وارد شهر شدند. آن‌ها به هر خانه و مغازه‌ای که خالی از سکنه بود، یورش می‌بردند و اموال مردم را به غارت می‌کردند. یکی از اسرای عراقی در این

باره می‌گوید:

«برای شرکت در نبردی که نیروهای عراقی آغاز کرده بودند، به منطقه بستان اعزام شدیم. این نبرد، صبح روز پس از ورود ما به نفع عراق خاتمه یافت. با استقرار در موضع پدافندی، برخی از افراد ارتش، خانه‌های شهر بستان را مورد هجوم قرار دادند و قالیچه‌ها، طلاها و وسایل برقی را به سرقت بردند. تا آن‌که سرهنگ ستاد محمود شکرشاهین، فرمانده تیپ، دستور تخلیه شهر را داد. توپخانه می‌بایستی شهر را با خاک یکسان می‌کرد. به گونه‌ای که دیگر قابل سکونت نباشد. ایستگاه برق بستان را نیز منهدم کردیم و پس از آن به سمت تپه‌های شنی الله اکبر هجوم بردیم.

دو روز آن‌جا ماندیم و بار دیگر دستور بازگشت به بستان، به منظور پاکسازی آن منطقه را دریافت نمودیم. حین انجام پاکسازی، به کودک شیرخواری درون گهواره برخوردیم. این موضوع را به اطلاع فرمانده تیپ رساندیم. او کودک را به ستوانیار دینار حسین که ازدواج کرده ولی دارای فرزندى نبود، بخشید و یک مرخصی ده‌روزه نیز به او داد. آن کودک هشت‌ماهه می‌نمود.»^۱

۱. اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، مصاحبه‌گر مرتضی سرهنگی، جلد ۳، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۳۶-۳۵

پس از این که بستان به اشغال درآمد، نیروهای عراقی به پنج کیلومتری غرب شهر سوسنگرد رسیدند. نگرانی و اضطراب مردم افزایش یافت. لشکر ۹ زرهی ارتش عراق، قصد تصرف اهواز را داشت. این لشکر با صدها دستگاه تانک و آتشبار توپخانه، از تپه‌های الله اکبر به سوی شمال سوسنگرد سرازیر شد.

عراقی‌ها همچنان به پیشروی خود ادامه می‌دادند و بیم آن می‌رفت که اهواز نیز به دست عراقی‌ها بیفتد. علی شمخانی در این رابطه می‌گوید:

«وقتی پیشروی عراقی‌ها را به استحضار حضرت امام رساندند، امام فرمودند: «مگر بچه‌های اهواز مرده‌اند؟»

سپس علی شمخانی در جمع حدود ۳۰ نفر از رزمندگان سخنرانی کرد و آن‌ها به فرماندهی علی غیوراصلی آماده عملیات علیه دشمن شدند. ساعت چهار صبح نهم مهر ۱۳۵۹، حمله آغاز شد؛ با آرپی جی و اسلحه انفرادی و با همکاری مردم ضربات سختی به تانک‌های دشمن وارد شد و آن‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کردند.

منصور عیبداوی می‌گوید:

«وقتی خبر رسید عراقی‌ها شکست خورده‌اند، مردم، مراکز

حساس استقرار آنان را در شهر بستان به محاصره در آوردند. در حالی که آن‌ها دست به مقاومت مسلحانه زدند. مردم از زن و مرد، حمله خود را آغاز و تلاش کردند تا افراد بعثی را بازداشت و دستگیر کنند. عراقی‌ها که از شکست لشکر ۹ آگاهی پیدا کرده بودند، تانک‌ها و ادوات جنگی خود را با سرعت به مرز منتقل کرده و متواری گردیدند. گروه‌هایی از آن‌ها نیز با جنگ و گریز، از ام‌شعفه گذشتند و به سوی مرز گریختند. تقریباً تمامی شهر بستان و مناطق روستایی آن از بعثی‌ها تخلیه گردید.^۱

سرانجام تا ساعت ۴ بعدازظهر ۹ مهر ۱۳۵۹، شهرهای سوسنگرد و بستان و مناطق مرزی از وجود سربازان دشمن پاکسازی شد و شهر به دست رزمندگان و مردم افتاد.

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، صص ۳۱۰-۳۱۳

فصل سوم

نیروهای عراقی تا تنگهٔ جزابه عقب نشستند و بستان آزاد شد. در گزارش روزانهٔ جنگ در روز ۱۰ مهر ۱۳۵۹ آمده است:

«سوسنگرد مقارن ظهر آزاد شد و نیروهای عراقی را تا بستان تعقیب کرده‌اند. بستان نیز آزاد شده است. نیروهای پیادهٔ دشمن بیشتر به طرف بستان گریخته‌اند و تانک‌های عراق از طریق کرخه کور به سوی هویزه رفته‌اند. از سوی دیگر، بنا به یک گزارش تأیید نشده، ۴ تانک نیز در ۲ کیلومتری بستان دیده شده است.»^۱

۱. گزارش روزانهٔ جنگ، جلد اول، تدوین و تنظیم احمد دهقان، تهران، مؤسسهٔ نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۳۸۹، ص ۷۶

مردم از مناطق دوردست به بستان برگشتند. آن‌ها وقتی به منازل خویش بازگشتند، بیشتر وسایل زندگی و احشام خود را ندیدند. همه از این که به خانه‌های خود برگشته‌اند، اظهار رضایت می‌کردند. با این حال معلوم نبود چه اتفاقاتی در راه است. بعضی‌ها با کامیون به شهرشان برگشته بودند و در این فاصله، اسباب و اثاثیه خود را جمع کردند و از شهر خارج شدند.

از روز چهاردهم مهر، دشمن مجدداً شهر بستان را از پاسگاه سوبله هدف قرار داد. با این که پنج روز از شکست عراق در حمیدیه گذشت، نیروهای خودی به مرز اعزام نشده بودند. روز چهاردهم مهر، سپاه خوزستان در زمینه اوضاع شهر بستان گزارش داد:

«اوضاع شهر بستان آرام است. هر چند هنوز به حالت عادی برنگشته و پاسگاه سوبله توسط نیروهای خودی پر نشده است.»^۱
حاج ناصر ربیعہ می‌گوید:

«در صورت حمله دشمن، بدون شک بستان سقوط می‌کرد؛ زیرا در مرز نیروی نظامی نداشتیم... در شهر بستان، علاوه بر نیروهای محلی و مردمی، صدها نیروی بسیجی از شهرهای تهران،

۱. فانوس شکسته: بستان، صص ۸۴-۸۳.

بهبهان، اهواز و مناطق دیگر کشور آمده بودند و با اسلحه سبک در شهر به سر می‌برند. این نیروها کارایی نداشته و توان جنگ با دشمن را نداشتند؛ چون سلاح سنگین در صورت آغاز جنگ و حمله دشمن نداشتند؛ و در صورت حمله دشمن و جنگ تن به تن، مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند.^۱

تیمسار فلاحی نیز در ۱۷ مهر، طی مصاحبه‌ای گفت:

«در منطقه اهواز، چند ستون عراقی برای محاصره اهواز هدایت شده بودند که یکی از آن‌ها به طور کلی متلاشی شده است و آن ستون سوبله - بستان - سوسنگرد - اهواز بوده است. با آن که از خاک عراق به سوی بستان تیراندازی می‌کنند، ولی این ستون دیگر وجود ندارد.»^۲

اما عراقی‌ها کم‌کم، شروع به حمله برای تصرف بستان کردند. «طبق گزارشی از سپاه سوسنگرد، حدود ۳۰ دستگاه تانک در نزدیکی روستای فینخی در حوالی بستان دیده شدند که به طرف روستای قدرت‌آباد (حوالی سوبله) حدود ۲۰ کیلومتری سوسنگرد در حرکت بودند و تیراندازی می‌کردند. برابر اعلام لشکر ۹۲

۱. فانوس شکسته: بستان، ص ۸۵

۲. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۳۴۵

زرهی، بستان مورد حمله قرار گرفته و دشمن قصد دارد مجدداً در محور بستان - سوسنگرد به پیشروی خود ادامه دهد.^۱

بامداد روز بیستم مهر، دشمن حرکت مجدد خود را برای تسخیر شهر بستان با دو تیپ زرهی آغاز کرد. سپاه خوزستان گزارش داد: «در محور بستان - سوسنگرد، توان نیروهای دشمن که از مرز سوبله وارد شده‌اند، حدود ۵۰ تانک و ۴۰ خودرو است. در شبیخون شب گذشته برادران پاسدار، چند خودروی دشمن منهدم گردید. بر اثر آتش سنگین دشمن روی شهر بستان در طول روز، آخرین ساکنان این شهر، بستان را پیاده به سوی سوسنگرد ترک کردند.»^۲

دشمن، برای تصرف بستان و درهم شکستن مقاومت مردم و نیروهای مسلح، تکاوران و نیروهای جیش الشعبی و پیاده‌نظام خود را از راه باتلاق هورالعظیم و از طریق رودخانه سعیدیه حرکت داد. بستان، از جنوب و غرب مورد حمله قرار گرفت. در گزارش روزانه جنگ، چنین نوشته شده است:

«پس از شکست نیروهای عراقی در حمیدیه و عقب‌نشینی آنها

۱. گزارش روزانه جنگ، جلد اول، ص ۹۰

۲. فانوس شکسته: بستان، صص ۹۳ - ۹۲

به سوسنگرد و سپس بستان، نیروهای متجاوز در پشت پاسگاه خرابه متمرکز شدند و تا حدود ۱۲ مهر در پشت پاسگاه بودند. در این روز، از طریق جاده نظامی بین کوه‌های الله اکبر و بستان پیشروی کرده و بدون آن که حمله مستقیمی به بستان کنند، تنها با پرتاب تعدادی توپ و خمپاره از شمال رودخانه، به سمت حمیدیه پیش رفتند. با مقابله توپخانه الله اکبر به عقب برگشتند و در مواضع سابق خود یعنی پشت خرابه مستقر شدند. تا آن که بار دیگر، بعد از ظهر جمعه تاریخ ۵۹/۷/۱۸ از همان طریق به سمت بستان و حمیدیه حرکت کردند. این بار در اثر مقابله نیروهای خودی و احتمالاً بمباران تانک‌های عراقی توسط فاتوم‌ها، نیروهای عراقی به دو قسمت شدند. گروهی در پشت تپه‌های الله اکبر یعنی در بین تپه‌های شنی دشت پیشروی کردند و فعلاً مخفی شده‌اند. گروه دیگر از قسمت شمالی کرخه، بستان را شدیداً زیر آتش گرفتند. در مقابل، توپخانه الله اکبر، فاتوم‌های نیروی هوایی و برادران پاسدار و ژاندارم از طرف شهر بستان، با حفر پناهگاه‌هایی در کنار رود کرخه و شهر، با نیروهای عراقی مقابله کردند. این جریان از صبح روز شنبه ۵۹/۷/۱۹ تا صبح روز دوشنبه ۵۹/۷/۲۱ ادامه داشت تا آن که ناگهان صبح شنبه، برادران پاسدار و ژاندارم متوجه

آتش عراقی‌ها از قسمت غربی و جنوب‌غربی بستان (یعنی از طرف خشکی) روی خود شدند. بعداً معلوم شد نیروهای تازه‌نفس دشمن، از طریق خرابه به سمت سعیدیه رفتند و در نزدیکی سعیدیه، روی رودخانه پل زدند و از آن‌جا به سمت بستان آمده و جبهه جدیدی در مقابل برادران ایجاد کرده‌اند.

با وجود فردی به نام سرهنگ زهتابچی و ارسال نیروی کمکی از سوسنگرد، مقاومت همچنان ادامه داشت. با آن‌که بیشتر شهر زیر فشار شدید خمپاره و خمسه‌خمسه بود، پاسداران حتی دست به عملیات تعرضی در جبهه زمینی زدند (جبهه غربی بستان). به علت آن‌که جاده سوسنگرد-بستان، حدفاصل بستان تا پل سابله زیر آتش شدید نیروهای عراقی (مستقر در پشت تپه‌ها و کنار کوه) قرار داشت، رفت‌وآمد از جاده مشکل شد. به حدی که غذا، آب و تجهیزات از ظهر دوشنبه به بعد کمتر به بستان رسید. تا آن‌که غروب روز دوشنبه خبر رسید که پاسداران و ژاندارم‌ها فقط در سنگرهای خود موضع گرفته‌اند و ابتکار عمل دست عراقی‌ها است. آن‌ها ظاهراً از طریق پل خود روی رودخانه (بین سعیدیه و بستان) شروع به نقل و انتقال نیرو از چرابه به پشت بستان کردند. در آخر شب (۱۰ شب) یک میگ عراقی بر فراز شهر پرواز و چند

راکت پرتاب کرد که به هدف نخورد و در قسمت غربی شهر منفجر شد.

پس از آن، سرهنگ ژاندارمری که تقریباً فرماندهی جبهه را به عهده داشت، برای تماس با اهواز راهی سوسنگرد شد که متأسفانه در راه تصادف کرد. سپس فرماندار سوسنگرد به بستان رفت که ایشان هم طبعاً نمی‌توانست فرماندهی عملیات را به عهده گیرد. پس از بازگشت او، نیروهای خودی عقب‌نشینی کردند؛ گروهی در پاسگاه سابله (شش کیلومتری بستان) و بقیه به سوسنگرد مراجعت کردند.»^۱

سرانجام، ۲۲ مهرماه، بعد از ۲۰ روز جنگ، شهر بستان به دست نیروهای عراقی سقوط کرد و به اشغال بعثی‌ها درآمد. مدافعان شهر، ناچار به سوی سابله، در ده کیلومتری شرق بستان عقب‌نشینی کردند.

عبدالکاظم محسنی‌زاده از اهالی بستان که در آن لحظه‌ها، در بستان حضور داشته، می‌گوید:

«۲۲ مهر از راه رسید و شهر از هر سو در محاصره قرار گرفت.

۱. پیوست گزارش نوبه‌ای شماره ۱۷ تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۳. گزارش روزانه جنگ، جلد اول، صص ۱۰۴-۱۰۳

حملهٔ سرسختانهٔ دشمن از ناحیهٔ غربی شهر شروع شده بود و از سوی شمال رودخانهٔ کرخه، تانک‌ها و آتشبارهای دشمن باران گلوله می‌بارید. مردم و نیروهای بسیجی در برابر تهاجم دشمن صف‌آرایی کردند، اما تکاوران عراقی، به سرعت، بخش غربی شهر را تصرف و مدافعان و نیروهای مردمی با عقب‌نشینی به منازل، خانه به خانه با مهاجمان می‌جنگیدند. راه ارتباطی بین بستان و سوسنگرد قطع شده بود. شهر در آتش می‌سوخت و بر اثر انفجارهای مهیب، خانه‌ها می‌لرزید.

به تدریج عقب‌نشینی نیروهای مردمی آغاز شد. ما هم با پای پیاده به سوی جنوب شهر حرکت کردیم و این بار با بسیاری از دردها و گرفتاری‌ها روبه‌رو شده و دیگر به بستان بازنگشتیم تا زمان آزاد شدن شهر.^۱

□

پس از سقوط بستان، ارتش عراق تلاش بسیاری کرد تا سوسنگرد را نیز به تصرف خود در آورد، اما هرگز موفق به این کار نشد. در عوض، عراقی‌ها تلاش کردند تا بستان را مانند یکی از شهرهای عراق درآوردند. هر چند در آزار و اذیت مردم کوتاهی نمی‌کردند.

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۳۵۴

منصور عبید اوی می گوید:

«عراقی ها در آغاز اشغال شهر و روستاها، سعی می کردند تا جوانان را به خدمت سربازی گرفته و به جبهه ها اعزام کنند. اما جوانان برای این که به اسارت عراقی ها در نیایند، به سوی نی زارها فرار می کردند و وقتی عراقی ها می رفتند، از لابه لای نی زارها به سوی خانه های خود برمی گشتند. عراقی ها با کسانی که ریش می گذاشتند، برخوردی خصمانه داشتند و به آن ها اخطار می کردند چنان چه ریش های خود را تراشند، بازداشت و به العماره اعزام می شوند. بعضی ها نیز هر چند روز یک بار، مردم را در حسینیه بستان گرد آورده و با ایراد سخنرانی هایی، افکار حزب بعث را ترویج می کردند. هر چند مردم اعتنایی به گفته های آن ها نداشتند و از تماس و ارتباط با آن ها دوری می کردند.»^۱

دفتر سپاه انتظامی خوزستان هم می نویسد:

«در بستان، دینار عراقی پول رایج محسوب و پول های ایرانی جمع آوری می شود. سربازان جبهه هر ۲۴ ساعت عوض شده و برای استراحت به بستان می روند. اتوبوس های زیادی همه روزه از بستان به عراق رفت و آمد می کنند. سربازان که اغلب سیاه پوست

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۲۴۲

هستند و احتمال می‌رود سودانی یا محلی باشند، در شهر بستان رفت و آمد می‌کنند. ساختمان شهرداری بستان محل استقرار ستاد عملیاتی دشمن و جاده بستان به سابله و فکه، شن‌ریزی و آسفالت شده است.»^۱

ارتش عراق که شهر بستان و مناطق روستایی آن را به اشغال در آورده بود، مقر خود را در ساختمان شهرداری قرار داد. پرچم عراق بر بالای تمام ادارات دولتی به اهتزاز در آمد.

حاج مجید بیت اسنیسل از اهالی سعیدیه که ۱۵ ماه در اسارت عراقی‌ها بوده، می‌گوید:

«اولین کاری که اشغالگران انجام دادند، احداث پل بر روی رودخانه کسر بود و ارتباط جاده‌های بین مناطق مرزی بستان و شهر العماره را برقرار کردند. پس از کار جاده‌سازی که مهندسی عراق فوق‌العاده سریع عمل می‌کرد، نمایندگان دولت عراق به شهر بستان و روستاها آمدند و عنوان کردند که منطقه را در دست گرفته و دیگر ایران توان بازگشت به این جا را نخواهد داشت. مردمی که توسط ارتش قادسیه آزاد شده‌اند، بایستی در کنار برادران خود قرار گرفته و کمک کنند. سرباز بدهند و در جبهه‌ها دوشادوش ارتش،

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۴۹۹

علیه دشمن مشترک وارد عمل شوند. البته این پیشنهاد مورد قبول مردم قرار نگرفت و مردم آشکارا عکس‌العمل منفی نشان دادند. نمایندگان بعث که روی مردم حساب زیادی باز کرده بودند با ناخشنودی منطقه را ترک کردند.

عراقی‌ها برای جلب کمک مردم، روش دیگری در پیش گرفتند. بعضی‌ها به نوبت از مردم ثبت‌نام می‌کردند و آن‌ها را مجبور به رفتن به عراق کرده و به زیارت شهرهای مقدس و مرقد ائمه اطهار می‌بردند و حتی هزینه مردم را نیز در این سفرها تقبل می‌کردند. ما البته برای زیارت می‌رفتیم، ولی از عراقی‌ها چیزی قبول نمی‌کردیم و با هزینه شخصی سفر می‌کردیم.^۱

بستان پانزده ماه در دست عراقی‌ها ماند. در این مدت، عراقی‌ها مواضع و استحکامات خود را تقویت کردند. آن‌ها امکانات زیادی به منطقه بستان آورده بودند. حتی برای شهر، شهردار و... هم انتخاب کرده بودند. آن‌ها در این فکر بودند که برای همیشه این مناطق را از ایران جدا کرده و به عراق ملحق کنند. یکی از سربازان ارتش عراق که بعدها به اسارت در آمد، در خاطرات خود نوشته است:

۱. فانوس شکسته: بستان، صص ۱۰۱ - ۱۰۰

«وقتی شما بستان را گرفتید و نیروهای ما با چند حمله قوی، نتوانستند آن را دوباره پس بگیرند، دستور عقب‌نشینی آمد. دستور اکید داشتیم تمام قریه‌های اطراف بستان را با خاک یکسان کنیم و همین کار را هم کردیم. از این قریه‌ها، تنها اسم دو قریه شیخ‌خزعل و رفیعه یادمانده است که در حوالی کرخه‌نور است. تمام این قریه‌ها سکنه داشت که همه را جمع کردند و در پانزده تریلر جای دادند. جابه‌جایی سکنه قریه‌ها دو روز طول کشید. آن‌ها را در محلی نزدیک بصره به نام القرنه اسکان دادند.

بعد از تخلیه سکنه، گردان تخریب لشکر ۵ و ۶ این قراء را ویران کردند. خانه‌های سست روستایی، با بلدوزر ویران شد و ساختمان‌های دولتی مانند مدارس و بهداری با تی.ان.تی منفجر شد و افراد ما، تمام اسباب و لوازم آن قراء را به چپاول بردند؛ از در و پنجره تا موتور آب. وقتی این قریه‌ها با خاک یکسان شد، تمام منطقه را مین‌گذاری کردند؛ البته با مین ناپالم که بسیار سوزنده است.

ناگفته نگذارم از میان افراد این قریه‌ها، کسانی بودند که به حزب خلق عرب وابستگی داشتند. فرماندهان ما آن‌ها را مسلح کرده بودند و از آن‌ها به عنوان ستون پنجم برای شناسایی مواضع نیروهای شما استفاده می‌کردند. در بیشتر مواقع، به کمک آن‌ها

صدمات زیادی به نیروهای شما وارد می‌شد.»^۱

سرانجام پس از مدتی، نیروهای ایرانی، با حضور نیروهای مردمی، کم‌کم توانستند بر اوضاع مسلط شوند. به این ترتیب، تا قبل از عملیات آزادسازی بستان، عملیات کوچک و زیادی به فراخور منطقه، انجام شد. بعضی از این عملیات، به نتیجه دلخواه نرسید، اما بعضی هم موفقیت‌آمیز بود. از جمله این عملیات، می‌توان به عملیات بزرگ آزادسازی تپه‌های الله‌اکبر، تپه سبز در غرب تپه‌های الله‌اکبر، عملیات شحیطیه، عملیات المهدی علیه السلام در غرب سوسنگرد، عملیات سویدانی و سرانجام عملیات دهلاویه اشاره کرد. اما نیروهای خودی در پی این عملیات، به دنبال انجام عملیات گسترده‌ای برای بیرون راندن عراق از سرتاسر دشت آزادگان بودند.

سردار فتح‌الله جعفری، از فرماندهان دفاع مقدس می‌گوید:

«۲۱ مهر ۱۳۶۰، شناسایی منطقه بستان به طور جدی فعال شد. وقتی قرارگاه مشترک ارتش تشکیل شد، ارتش نام عملیات را ولی‌الله گذاشته بود. برادر حسن باقری گفت که نام سلسله

۱. اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، مصاحبه‌گر مرتضی سرهنگی، جلد ۴، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۱۱۴ - ۱۱۳

عملیات را کربلا بگذاریم. بقیه عملیات‌ها نیز تحت عنوان کربلا یک تا ۱۲ نام‌گذاری شدند... البته شناسایی در منطقه بستان، خیلی زودتر از مهر ۱۳۶۰ و قبل از عملیات حصر آبادان در گلف مطرح بود.^۱

در این فاصله، عراقی‌ها بی‌کار ننشسته بودند. آن‌ها به شدت در حال ساخت و ساز و محکم‌کاری بودند تا ایرانی‌ها نتوانند در این منطقه و با حمله‌ای ناگهانی، بستان، تنگه چزابه و مناطق اطراف آن را دوباره پس بگیرند.

قبل از عملیات طریق‌القدس و آزادسازی بستان، خط دفاعی عراقی‌ها در جنوب رودخانه نیرسان، از محلی به نام پل الوان و شیخ خزعل شروع می‌شد و به مگاصیص و از آن‌جا به جلوی دهلاویه و نهر عبید کشیده شده بود و به صورت هلالی، به طرف تپه‌های الله‌اکبر و از آن‌جا به طرف تپه سبز می‌رفت و در امتداد رمل‌ها تا چزابه ادامه داشت.

عراقی‌ها به این نیز بسنده نکرده و خاکریزی هم زده بودند تا با کمک این خاکریز، جلوی تهاجم نیروهای ایرانی را بگیرند. محمدعلی (عزیز) جعفری در همین رابطه می‌گوید:

۱. چزابه؛ خاطرات فتح‌الله جعفری، تهران، سوره مهر، ص ۳۱

«خط پدافندی اصلی ارتش عراق در این منطقه، خاکریزی به طول بیست تا بیست و یک کیلومتر بود که رأس جنوبی آن به رود نیسان و رأس شمالی آن به تپه‌های رملی شمال بستان منتهی می‌شد. در شمال کرخه، از حوالی آبادی جابر حمدان در یک خط مستقیم رو به شمال تا تپه ماهورهای رملی و غیرقابل عبور دامنه‌های میشداغ، متشکل از یک خاکریز بلند به ارتفاع دو و نیم متر و عرض بیش از سه متر با خاک کاملاً گوبیده و محکم شده بود. یگان‌های مهندسی دشمن، در سراسر این خط، با استفاده از کیسه‌های شن و الوار و تیرآهن و ورقه‌های فلزی، سنگرهای جنگ‌افزار انفرادی و اجتماعی و پناهگاه برای نفرات، به فاصله هر صد متر و یک سکوی آتش برای تانک یا نفربرهای حامل موشک مالیوتکا احداث کرده بودند. این خاکریز از سمت جنوب به رود کرخه و از سمت شمال به زمین‌های رملی با زاویه‌ای تقریباً هفتاد درجه به سمت غرب می‌پیچید و حدود دوونیم تا سه کیلومتر دیگر در امتداد دامنه‌های تپه‌های رملی ادامه داشت. این بخش از خاکریز دشمن، برای تأمین هر چه بهتر پهلوئی شمالی یگان‌های عراقی ایجاد شده بود. این خاکریز، به دلیل شکل ویژه‌اش، به خاکریز عصایی معروف بود.

پشت این خاکریز، که تا شهر بستان حدود ۲۰ کیلومتر فاصله داشت، یگان‌های پیاده و مکانیزه دشمن استقرار داشتند. این یگان‌ها به انواع جنگ افزارهای ضدزره مجهز بودند و استعداد آن‌ها از یک تپ تقویت شده، بیشتر بود.

مواضع اصلی پدافندی عراق در جنوب کرخه تا رود نisan، در امتداد همان خاکریز عصاشکل، با همان ویژگی‌ها و مشخصات و البته مستحکم‌تر از نقاط دیگر آن احداث شده بود. این خاکریز که به کناره نهر عبید متکی بود، به طول چهارده تا پانزده کیلومتر، رو به سمت جنوب تا رودخانه نisan امتداد داشت و پشت آن خاکریزها و مواضع متعددی برای سازمان‌دهی پدافند در عمق ساخته شده بود.^۱

شناسایی عملیات برای آزادسازی مناطق غرب دشت آزادگان، از جمله بستان، توسط نیروهای بسیجی، سپاهی و ارتشی با استفاده از رزمندگان بومی منطقه به شدت در حال انجام و پی‌گیری بود. فتح‌الله جعفری می‌گوید:

«با کمک گرفتن از سیدعلی حسینی و حضور پنج نفر از

۱. کالک‌های خاکی؛ خاطرات شفاهی سرلشکر محمدعلی (عزیز) جعفری، به اهتمام گلعلی بابایی، حسین بهزاد، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۹۲، صص ۳۰۵-۳۰۴

نیروها، شناسایی‌های دقیق را شروع کردیم. حرکت با پای پیاده در رمل مشکل بود، ردپا هم می‌ماند. دشمن خیالش راحت بود و آن منطقه را غیرقابل عبور می‌دانست. به همین دلیل، برای دفاع از آن، چندان سرمایه‌گذاری نکرده بود. فقط نیروی پوشش، سنگر کمین و یا گشتی شناسایی جلوی راه قرار داده بود. واقعاً هم حرکت در رمل غیرقابل باور می‌نمود. شناسایی اول برای پیدا کردن راهی بود که بتوان نفربرها را در رمل تا هدف انتقال داد. مرحله دوم، شناخت مواضع و تصرف اهداف در عمق به‌خصوص توپخانه دشمن در تنگه جزابه و پل ابوچلاچ بر روی کرخه بود. منطقه را بازرسی کردیم. جهاد سازندگی احداث جاده را شروع کرده بود. جهاد باید از الله‌اکبر تا منطقه‌ای به نام چاه، ۱۵ کیلومتر جاده احداث می‌کرد که در عملیات نقش مؤثری داشت. برادر حسن (باقری) مسؤولین مهندسی جهاد را به منطقه برد تا نسبت به محل جاده در رمل‌ها توجیه کند. توجیه، انجام شد و روز بعد کار راه‌سازی شروع شد.»^۱

مسعود بختیاری، از فرماندهان ارتش که خود نیز در این عملیات شرکت داشت، دربارهٔ احداث این جاده می‌گوید:

۱. جزابه؛ خاطرات فتح‌الله جعفری، ص ۴۴

«کار جاده‌سازی بلافاصله شروع شد - دههٔ دوم آبان ۱۳۶۰، برابر با نیمهٔ دوم ماه محرم - و با توجه به این که فرماندهان نیروی زمینی و سپاه بر آن بودند که اجرای عملیات حتماً در ماه محرم باشد، لذا کار با سرعت و تلاش کم‌نظیری در دست اجرا قرار گرفت تا پیش از اتمام ماه محرم به پایان برسد.

احداث جاده را جهاد سازندگی استان سمنان به سرپرستی آقای مهندس حسن‌بیگی شروع کرد؛ با مسؤولیت اجرایی آقایان مهندس علی‌آبادی و میری. حدود ۸۰ کامیون کمپرسی بدون وقفه خاک را از تپهٔ شحیطیه (حوالی الله‌اکبر) حمل کرده و در مسیر تعیین شده، روی رمل‌ها می‌ریختند که توسط ماشین‌های مختلف جاده‌سازی پخش و در رمل کوبیده می‌شد. برای سهولت حرکت، تپه‌های بلند رملی بریده شده و شیب مناسبی برای جاده ایجاد می‌شد.

سرانجام پس از دو هفته کار خستگی‌ناپذیر، بعد از ظهر روز ششم آذر - روز آخر محرم - آخرین کارهای ساختن یک جادهٔ خاکی روی رمل‌ها در حدود هفت کیلومتر اولیه از جادهٔ تپه سبز تا دیدگاه یکم به پایان رسید. از این به بعد، به علت وجود زمین‌های محکم بین تپه‌های رملی، نیازی به جاده‌سازی تا دیدگاه سوم نبود. در کنارهٔ این راه، برای جلوگیری از ریزش تپه‌های شنی روی

جاده و حرکت رمل، با هزاران کیسه شن، کناره‌سازی شده بود. از دیدگاه یک تاسه، برای مشخص بودن امتداد مسیر و جلوگیری از گم شدن و انحراف خودروها و رزمندگان از مسیر، بلافاصله هر صد متر، دستک‌های چوبی یا آهنی نصب گردیده و فانوس‌های کوچکی به آن آویخته بودند.^۱

تلفیق سپاه و ارتش برای اجرای این عملیات، گاهی اتفاقات و حوادث جالبی را به دنبال داشت؛ گو این که نیروهای ارتشی، به خصوص فرماندهان، سن و سال‌شان نسبت به فرماندهان بسیجی بعضاً خیلی بیشتر بود، اما این اختلاف سنی هم مانع هم‌دلی بیش‌تر آن‌ها نمی‌شد. علی‌صیاد شیرازی، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، این‌طور گفته است:

«بحث پیش‌آمد که توانایی ما برای عملیات در بستان جواب نمی‌دهد. عملیات پیچیده و مشکل است و امکانات زیادی هم می‌خواهد. سوال بود که از کدام طرف تک کنیم. اگر بخواهیم به صورت جبهه‌ای تک کنیم، به فرض از شمال کرخه و بستان و جزابه برویم، حدود ۱۷ یا ۱۸ کیلومتر راه است. این عمق زیادی است و

۱. عملیات طریق‌القدس و آزادسازی شهر مرزی بستان، تدوین مسعود بختیاری،

با توان ما نمی خواند. برادران سپاه پیشنهاد کردند که ما می خواهیم با برادران ارتش به شناسایی برویم. نیروهای سپاه معتقد بودند که می شود حمله کرد و ارتشی ها می گفتند عمق عملیات زیاد است. از این نگران بودیم که اگر این ها با هم به شناسایی بروند، اختلاف سن و اختلاف روحیه دارند و ممکن است در راه گرفتاری پیش بیاید. برادر غلامعلی رشید مسئول عملیات سپاه و شهید سرتیپ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی گفتند با هم می رویم شناسایی! با چند نفر دیگر رفتند و بعد از ۳ روز برگشتند. ما نگران بودیم که این ها گزارش تلخ از اوضاع بدهند. احتیاط کردیم و گفتیم جدا جدا گزارش بدهید. اول شهید سرتیپ نیاکی آمد. ایشان حدود ۵۸ سال داشت. آمد گزارش بدهد. با حالت متحیر، چشمانش گرد شده بود و مدام می گفت جناب سرهنگ، من مطمئنم که ما پیروز می شویم! گفتم خوب چه شده، موضوع چیست؟ گفت این برادرها ما را یک جاهایی بردند که اصلاً آن جاها را ندیده بودیم. درست در قلب و پشت دشمن است. جاهای آسیب پذیر است. ما با نیروی کم، چون نیروهامان کم است، حمله کنیم، دشمن همان جا کارش تمام می شود.

خوشحالی در قلبم افتاده بود. خوشحالی به این خاطر نبود که

جایی پیدا شده و می توان عملیات کرد. بلکه بیشتر به این خاطر بود که خدا تفضل کرده و حالا که اولین بار است برای خدا داریم می جنگیم، این چهره های قدیمی ارتش این طور آماده می شوند و اظهار آمادگی می کنند.

نوبت به برادر رشید رسید. دیدم ایشان هم متحیر است. به جای این که گزارش بدهد، اولین جمله ای که گفت این بود: من دیگر به برادران ارتش ایمان آوردم. پرسیدم چه شده؟ گفت: شناسایی، حقیقتاً شناسایی سختی بود و فکر کردم این ها نمی توانند با ما بیایند. سن و سال شان بالاست و می بُرند. این ها همه جا آمدند. برگشتیم و چون خسته شده بودیم، شب یک جایی ماندیم. صبح زود، نماز خواندیم و خوابیدیم. نور و حرارت آفتاب مرا بیدار کرد. چشم هایم را به زور باز کردم و دیدم یکی دارد ورزش می کند. دیدم سرهنگ نیاکی است. عجیب بود، ما حالش را نداشتیم برخیزیم، ولی ایشان ورزش می کرد. اصلاً حالتی بود که گفتم ای بابا، ما هنوز این ها را نشناختیم.

هر دو گزارش - جدای از آن مسأله گزارش عملیاتی - برای ما خیلی معنا داشت. این صحنه خیلی دلچسب و درس دهنده بود.^۱»

۱. ناگفته های جنگ؛ خاطرات سپهبد علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان،

رفته رفته زمان عملیات فرا می‌رسید و فرماندهان آخرین هماهنگی‌ها را انجام می‌دادند. سازمان رزم ارتش برای حضور در عملیات عبارت بودند از تیپ یک زرهی از لشکر ۱۶ قزوین، تیپ یک از لشکر ۷۷ پیاده خراسان و تیپ ۳ زرهی از لشکر ۹۲ خوزستان. همچنین سه گردان توپخانه تقویت‌شده برای کمک مستقیم به تیپ‌های عمل‌کننده، مأمور شده بودند.

نیروهای شرکت‌کننده از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم در این عملیات عبارت بودند از تیپ یک عاشورا؛ شامل نه گردان پیاده، تیپ سه امام حسین علیه‌السلام؛ شامل سه گردان پیاده، تیپ دو کربلا؛ شامل هشت گردان پیاده، تیپ چهار امام سجاد علیه‌السلام؛ شامل چهار گردان پیاده و تیپ امام حسن علیه‌السلام؛ شامل سه گردان به عنوان احتیاط.

۴ فصل چهارم

کم کم ماه محرم به پایان خود نزدیک می‌شد. قرار بود عملیات قبل از پایان ماه محرم آغاز شود. اما برخی کاستی‌ها هنوز برطرف نشده بود؛ به خصوص احداث جاده روی زمین‌های رملی. تا وقتی که کار جاده تمام نمی‌شد، امکان انجام عملیات نیز میسر نبود. عزیز جعفری دربارهٔ تاریخ شروع حمله می‌گوید:

«آن روزهای عمدتاً ابری پاییز ۱۳۶۰، همه چیز به خوبی پیش می‌رفت و تنها موضوعی که هنوز مشخص نشده بود، انتخاب زمان شروع حمله یا همان ساعت (س) روز (ر) بود. از آنجایی که دربارهٔ این موضوع هنوز تردیدهایی وجود داشت، یک روز حسن باقری، سوار بر یک توپوتا لند کروز، تخت‌گاز به سپاه سوسنگرد آمد تا با

من در این زمینه مشورت کند. این در حالی بود که ما به هیچ وجه فرصت وقت کثی نداشتیم و اگر زمان را از دست می دادیم، با مشکل تاریک شدن هوا در اوایل شب مواجه می شدیم. آن روز با حسن بسیار بحث کردیم، اما به تصمیم قطعی نرسیدیم. دست آخر حسن گفت حالا که این طور است، از قرآن کمک می گیریم، و از حاج آقا بشردوست خواست تفرألی به قرآن بزند. حاج آقا استخاره را انجام دادند و خوب یادم است برای شئی که می خواستیم عملیات کنیم، جواب استخاره بد آمد...^۱

مسعود بختیاری از فرماندهان ارتش نیز می گوید:

«در طول روزهای ۳ تا ۶ آذر، فرماندهان نیروی زمینی و سپاه، سفری به غرب کشور نموده و سپس در مشهد زیارت نموده و برای ملاقات با شهید صدوقی، امام جمعه وقت یزد، به آن شهر مسافرت نمودند. اواخر روز پنجشنبه ۵ آذر، فرماندهان از سفر خود به غرب، مشهد و یزد بازگشتند. صبح روز جمعه، ششم آذر عملیات جاده سازی در منطقه رمل ها مورد بازدید فرماندهان قرار گرفت. مسؤل طرح قول داد تا ظهر کار به پایان می رسد.

فرماندهان نماز ظهر را با جمعی از یگان های مستقر در منطقه

۱. کالک های خاکی؛ خاطرات شفاهی سرلشکر محمدعلی (عزیز) جعفری، ص ۳۰۹

رملی که مصرانه و با اشتیاق تقاضای صدور فرمان حمله را داشتند، برگزار نمودند. عصر جمعه، آخرین جلسه هماهنگی و توجیه فرماندهان برگزار شد. گفته شد که فردا دستور حمله داده خواهد شد. فرمانده تیپ ۳ تقاضای ۲۴ ساعت تعویق حمله را نمود. این تقاضا مورد موافقت قرار گرفت. سپس جعبه باقلوایی که شهید آیت الله صدوقی در یزد به فرمانده نیرو داده بود، به عنوان تبرک به حضار تعارف گردید. هر یک تکه کوچکی را در دهان گذارده و مابقی برای پرسنل رزمنده خطوط مقدم فرستاده شد.^۱

سرانجام شب عملیات فرا رسید. عزیز جعفری ساعت قبل از شروع عملیات را این گونه توصیف می کند:

«درست سی و شش ساعت مانده به شروع حمله، نیروهای تیپ امام سجاد علیه السلام و تیپ امام حسین علیه السلام حرکتشان را شروع کردند تا با استفاده از اصل غافل گیری، خودشان را به کوه‌های میشداغ و تنگه چزابه برسانند.

طبق دستور عملیاتی، بعد از ظهر شنبه، هفتم آذر، سه ساعت پیش از تاریک شدن هوا، نیروهای بسیجی گردان‌ها را از مقرهاشان حرکت دادیم. بچه‌ها به محض رسیدن به پشت خاکریز نقطه

۱. عملیات طریق القدس و آزادسازی شهر مرزی بستان، صص ۹۳ - ۹۱.

رهایی، نماز خواندند و سپس به سمت خاکریز دشمن حرکت شان را ادامه دادند. بارها شدن ستون نیروهای خط‌شکن از آخرین خاکریز خودی، لحظات پر از اضطراب و دلهره شروع شد. بارانی که از سر شب یک روند و سوزنی داشت می‌بارید، باعث لغزندگی و گل‌آلود شدن مسیر و در نهایت کندی حرکت نیروها می‌شد. تقریباً نیم ساعت بعد از نیمه‌شب، صدای آقارشید را از بیسیم قرارگاه مرکزی کربلا شنیدیم که به کلیه یگان‌های عمل‌کننده، اسم رمز عملیات را ابلاغ می‌کرد:

- از رشید به کلیه واحدها: یا حسین... یا حسین... یا حسین.

در آن شب سرد و بارانی، عملیات طریق‌القدس با تکیه بر تاکتیک ویژه، یعنی عبور نیروهای تیپ امام حسن و امام سجاد از منطقه رملی به عنوان محور اصلی تهاجم آغاز شد.

نکته قابل توجه این بود که هنگام شروع عملیات، به علت شدت بارندگی، نیروهای دشمن به‌رغم آمادگی نسبی، تصور کردند نیروهای ما در آن هوای توفانی حمله نخواهند کرد. به همین دلیل، با خیالی آسوده، درون سنگرهاشان رفتند و تخت گرفتند خوابیدند.^۱

۱. کالک‌های خاکی؛ خاطرات شفاهی سرلشکر محمدعلی (عزیز) جعفری، صص

ارتش جمهوری اسلامی در گزارشی آورده:

«در ساعت ۱۰:۱۰ باامداد (۴۰ دقیقه پس از آغاز تک) مواضع عراقی‌ها در سمت راست منطقه تپ یک زرهی لشکر ۱۶ زرهی شکافته شد و نیروهای سپاه به خاکریزهای دشمن هجوم بردند. در ساعت ۱۰:۲۲ دقیقه نیز قسمتی از مواضع دشمن در سمت چپ تپ یک شکسته شد و نیروهای تکاور موفق به نفوذ در خاکریز عراقی‌ها شدند. در ساعت ۱۰:۳۸ خاکریز عصاشکل عراقی‌ها از قسمت شمالی شکسته شد و یک گردان از سپاه پاسداران به داخل این خاکریز نفوذ کرد. در ساعت ۱۰:۴۸ خاکریز عصاشکل از وسط و در امتداد جاده شنی نیز درهم شکسته شد و یگان‌های بسیج سپاه پاسداران از تپ ۳ امام حسین علیه السلام به پشت این خاکریز نفوذ و از سمت شمال و جنوب، نیروهای دشمن را منهدم کردند. به این ترتیب، در مدت کمتر از دو ساعت، مواضع مقدم پدافندی عراق شکافته شد و سقوط کرد.

با اعلام شکسته شدن خاکریز عصاشکل، یگان‌های تپ چهارم امام سجاد علیه السلام که از مسیر زمینی شنی خود را به میادین مین در جناح شمالی دشمن رسانده بودند، همزمان در دو نقطه، با گشودن معابری در میادین مین، از این میادین عبور کرده و از جناح شمالی

به نیروهای عراقی هجوم آوردند.^۱

نیروهای خودی در شمال منطقه عملیات، خود را به نزدیکی تنگه چزابه رساندند، اما به دلیل مقاومت دشمن، موفق به ورود به تنگه و پدافند در آن منطقه نشدند. از سوی دیگر، یگان‌هایی نیز که در جنوب کرخه عملیات می‌کردند، با مشکلاتی روبه‌رو شدند و پیشروی آن‌ها مختل شد. به همین دلیل، به نیروهای منطقه شمال دستور داده شد تا به سوی جنوب پیشروی کنند و شهر بستان را آزاد سازند.

نیروهای ایرانی به پل ابوچلاچ رسیدند و نیروهای عراقی که در بستان مستقر بودند، از پشت تهدید می‌شدند. چون نیروهای جنوبی به شدت درگیر بودند، نیروهای خودی از سمت شمال به سوی بستان هجوم آوردند. این نیروها از سمت پل ابوچلاچ حمله خود را آغاز کردند و حوالی ظهر روز دوشنبه ۹ آذر ۱۳۶۹ بستان به طور کامل آزاد شد.

«به دنبال عملیات ۶۰/۹/۸، مواضع جدیدی به تصرف نیروهای اسلام در آمد. در قسمت شمال غربی، ارتباط دشمن با مرز سوپله (پس از انهدام پل‌های ابوچلاچ و رمیم) شهر بستان از لوٹ وجود

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۵۷۰

کفار عراقی پاکسازی شد و تعدادی که در سنگرهای درون شهر پنهان شده بودند، به وسیله نیروهای خودی دستگیر شدند.^۱

با آزادی شهر، مردمی که در اسارت به سر می‌برند، به هلله و شادی پرداختند، اما خوشحالی آنان طولی نکشید. ارتش عراق که فهمید شهر از دستش خارج شده و تمام نیروهایی که در این منطقه به سر می‌برند، کشته شده‌اند یا به اسارت در آمده‌اند، دست به گلوله‌باران منطقه زد. بلافاصله به واحدهای نظامی دستور داده شد که با تمام وسایل نقلیه‌ای که در دسترس دارند، اقدام به خارج کردن مردم غیرنظامی از منطقه کنند.

بلافاصله عملیات خارج کردن مردم شهر بستان آغاز شد و همه مردم شهر به پشت جبهه منتقل شدند.

بدین ترتیب، برای اولین بار نیروهای خودی به مرزهای بین‌المللی رسیدند و در ساحل هورالعظیم مستقر شدند.

□

با این که بستان آزاد شده بود، ولی جنگ در مناطق اطراف شهر ادامه داشت. از بعد از ظهر روز ۱۲ آذر ۱۳۶۰، ایستگاه شنود قرارگاه

۱. گزارش روزانه جنگ، جلد سوم، تدوین و تنظیم احمد دهقان، تهران، مؤسسه نشر آثار شهید حسن باقری، ص ۲۴۴

کربلا (ایستگاهی برای استراق سمع پیام‌های ارسالی و مکالمات رادیویی دشمن) پیامی را از یگان‌های ارتش عراق دریافت کرد مبنی بر این که امروز برای دشمن (ایرانی‌ها) برنامه جالبی داریم. پیام دیگری که ساعت ۱۹ شنیده شد، حاکی از این بود که تیپ ۱۲ زرهی عراق، حالت آماده‌باش گرفته و آماده اجرای مأموریت است.

این پیام‌ها در ابتدا جدی گرفته نشد؛ تصور این بود که دشمن به قصد گمراه کردن نیروهای خودی، مبادرت به پخش پیام‌های دروغین می‌کند. اما متصدیان محل شنود، به دقت و مراقبت خود افزودند و مبادله پیام‌ها را که بین یک قرارگاه فرماندهی و واحدهای تابعه در جریان بود، پی‌گیری کردند. آنان تا ساعت ۲۲:۳۰ توانستند بیش از ده‌ها پیام مبادله‌شده را کشف کنند. پیام‌هایی که محتوایش حکایت از آمادگی تیپ ۱۲ زرهی عراق برای انجام مأموریت و صدور دستور حرکت یگان‌ها به طرف هدف داشت.

بررسی پیام‌ها نشان می‌داد که پیام‌ها واقعی هستند و نیروهای عراقی در یکی از جبهه‌ها، در صدد اجرای مأموریتی مهم هستند. در ساعت ۲۴ محل شنود، پیامی شنید مبنی بر این که دو گردان عراقی به قرارگاه فرماندهی اعلام کردند که تنها ۳۰۰ متر با هدف فاصله

دارند. به آن‌ها جواب داده شد که صدام به شما سلام رسانده، آفرین می‌گوید. این پیام‌ها بلافاصله به اطلاع فرماندهان قرارگاه رسانده شد. بلافاصله از کلیه یگان‌های مستقر در منطقه عملیات طریق‌القدس و بستان، خواسته شد تا کوچک‌ترین حرکت و فعالیت دشمن را به قرارگاه کربلا گزارش دهند. پاسخ کلیه یگان‌ها حاکی از آن بود که در منطقه هیچ‌گونه فعالیت غیرعادی مشاهده نشده است.

مجدداً ساعت ۱۰:۱۰ روز ۱۳ آذر ۱۳۶۰، یک پیام استراق‌سمع شده، حکایت از آن داشت که یک گردان عراقی عبور خود را از پل تمام کرده و گردان بعدی در حال عبور است. قرارگاه کربلا در بررسی شیوه‌های احتمالی حمله، به این نتیجه رسید که دشمن متوجه شده که هنوز پل سابله توسط نیروهای ما به طور کامل اشغال نشده و به همین دلیل، می‌خواهد با یک هجوم غافل‌گیرانه، از پل عبور کند و منطقه را پس بگیرد. پیام‌های بعدی که کشف شد، صحت این نتیجه‌گیری را اثبات کرد.

برابر پیام‌های استراق‌سمع شده، تا ساعت ۳:۴۰، گردان‌های دوم و چهارم مکانیزه از تیپ ۱۲ زرهی عراق موفق به عبور شدند و در ساعت ۳:۵۰، گردان تانکی با نام قتیبه آماده عبور از پل سابله شد.

از ساعت ۲۴ که فرماندهی قرارگاه کربلا فهمید ارتش عراق چه نقشه‌ای در سر دارد، به دو یگان سپاه و ارتش که در نزدیکی پل سابله بودند، دستور داد تا با سرعت تمام به سوی پل بروند و جلوی پیشروی دشمن را بگیرند.

«همه در نگرانی و وحشت بودیم. ساعت یک نیمه شب بود. همه پیام‌هایی که صادر می‌شد، از طرف دشمن بود. لحظه به لحظه پیشروی تانک دشمن را از سابله شنود می‌کردیم. از خودمان کمتر مطلب می‌آمد. بیشتر وضع دشمن را می‌فهمیدیم، تا وضع خودمان را. تا آن‌جایی که فرمانده دشمن گفت: «من از پل سابله عبور کردم.» آن‌قدر نشاط و سرور در قرارگاه دشمن به وجود آمد که به آن سروان یا سرگردی که فرمانده گردان بود، ابلاغ کردند که صدام به تو یک درجه تشویقی داد، برو جلو. این آقا هم گفت: «من همچنان پیش می‌روم.»

نگران واحدهای خودمان بودیم که بالاخره عمل می‌کنند یا نه. یک دفعه صدای واحدهای خودی آمد که داشتند با هم صحبت می‌کردند، نه با ما. می‌گفتند دارند پیش می‌روند. بعضی هم غیرحفاظتی صحبت می‌کردند. مثلاً بچه‌های سپاه می‌گفتند آر.پی. جی ما تمام شد، چکار کنیم؟ هر چه می‌گفتیم که توی بیسیم نگو،

چند لحظه بعد می گفت: «آر.پی. جی رسید؛ با یک وانت رسید!»
گفت و گو بین فرماندهان دشمن بیشتر وضعیت را نشان می داد.
یک دفعه همان فرمانده عراقی گفت: «من زیر رگبار آر.پی. جی
قرار گرفتم. از همه طرف آر.پی. جی طرف من می آید، ولی
می شکافم و می روم جلو.»

چند لحظه بعد گفت: «نه، نمی شود شکافت. وضع من طوری
است که سریع باید برگردم عقب.»

به جایی رسید که صدای فرمانده عراقی قطع شد. نتوانست تماس
بگیرد یا به درک واصل شد. فقط روز بعد فهمیدم که چه بر سرش
آمده، چون تانک هایش را دیدم که در رودخانه افتاده بودند و معلق
زده بودند. بعضی کنار جاده وارونه شده بودند...^۱

در ساعت ۴ صبح، درگیری بین نیروهای عراقی و ایرانی که از
راه رسیده بودند، شدت گرفت. گردان‌های دوم و سوم مکانیزه
دشمن پیام دادند که قادر به پیشروی نیستند. اما یکی از گردان‌ها
شروع به عبور از پل کرد.

ساعت ۶:۳۰ صبح، با هدف قرار گرفتن یک تانک دشمن روی
پل سابله و انهدام آن، پل بسته و عبور و مرور از روی آن غیرممکن

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد علی صیاد شیرازی، صص ۲۱۰-۲۰۹

شد. ساعت ۷ صبح، نیروهای عراقی در شمال پل سابله از سه طرف کاملاً محاصره شده بودند. تعدادی از افراد دشمن به رودخانه سابله زدند و گریختند. ساعت ۹ صبح، نفربرهای حامل فرماندهان گردان‌های دوم و سوم مکانیزه از تیپ ۱۲ زرهی عراق مورد اصابت قرار گرفتند.

به این ترتیب، حمله غافل‌گیرانه دشمن به منطقه سابله که می‌رفت مشکل بزرگی برای نیروهای ما در شمال کرخه به بار آورد، به طور کلی دفع شد. بستان آزاد شد و نیروهای عراقی برای همیشه از این منطقه عقب رانده شدند.

منابع

۱. اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، مصاحبه‌گر مرتضی سرهنگی، جلد ۳ و ۴، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹
۲. اسیر شماره ۰۳۳۹؛ خاطرات خواهر آزاده خدیجه میرشکار، به کوشش رضا ریسی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲
۳. اطلس راهنما ۴؛ دشت آزادگان در جنگ، طرح و نظارت محسن رشید، نویسنده و مجری طرح ابوالقاسم حبیبی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۱
۴. بستان در جنگ، سرهنگ ستاد عبدالله رفیعی، تهران، نشر نذیر، ۱۳۸۲
۵. چزابه؛ خاطرات فتح‌الله جعفری، تهران، سوره مهر
۶. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، حمید طرفی، قم: نسیم حیات و تهران: صریر، ۱۳۸۶
۷. عملیات طریق‌القدس و آزادسازی شهر مرزی بستان، تدوین مسعود بختیاری، تهران، ایران سبز، ۱۳۸۰

۸. فانوس شکسته: بستان، مصطفی حیدری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۱
۹. کالک‌های خاکی؛ خاطرات شفاهی سرلشکر محمدعلی (عزیز) جعفری، به اهتمام گلعلی بابایی و حسین بهزاد، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۲
۱۰. گزارش روزانه جنگ، جلد اول و سوم، تدوین و تنظیم احمد دهقان، تهران، مؤسسه نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۳۸۹
۱۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان، تهران، سوره مهر
۱۲. هویزه؛ آخرین گام‌های اشغالگر، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، تهران، ۱۳۸۹
۱۳. رادیو صوت الجماهیر: بامداد روز اول مهر ۱۳۵۹
۱۴. روزنامه تایمز، ۲۱ آوریل ۱۹۸۰
۱۵. سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران <http://www.iichs.org>





ارتش جمهوری اسلامی ایران

شهرستان خوش آمدید

طریق القدس

۸ آذرماه ۱۳۶۰

معماری
۷۶
خوش آمدید لشکر ۹۲ زبې خوزستان



قطعه‌های از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

<p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دوپازا ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساوین • ۱۲- پیرانشهر ۱۳- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>